

در قصر تنهایی، حماسه صلح امام حسن علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: در قصر تنهایی، حماسه صلح امام حسن علیه السلام/مهدی
خدامیان آرایبی

عنوان و نام پدیدآور: در قصر تنهایی/مهدی خدامیان آرایبی

مشخصات نشر: قم: وثوق، ۱۳۸۸

مشخصات ظاهری: ۱۲۵ص.

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

یادداشت: ۱

شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۴۵۰۹۴

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
همیشه می خواستم بدانم چرا امام حسن (ع) از جنگ با دشمن کناره گیری کرد و با معاویه صلح نمود.
راستش را بخواهید من در مورد حماسه کربلا خیلی چیزها شنیده بودم و تعجب می کردم که چرا امام حسن (ع) در مقابل دشمن استقامت نکرد!
من می دانستم که حتما کار او عَظمت و عظمتی داشته است که من از آن بی خبر مانده ام.
سرانجام یک شب تصمیم گرفتم تا به عمق تاریخ، سفر کنم و از رمز و راز صلح امام حسن (ع) با خبر شوم.
و این چنین بود که سفر شش ماهه من آغاز شد و فهمیدم که من از چه حماسه بزرگی بی اطلاع بوده ام.

این کتاب که در دست شماست حاصل سفر من است .
 شما می توانید با خواندن این کتاب از عظمت حماسه صلح امام حسن (ع) با خبر شوید و
 باور کنید که اگر این حماسه نبود اکنون از اسلام هیچ خبری نبود .
 این کتاب را به قهرمان این داستان اهدا می کنم ؛ به آن امید که روز قیامت شفاعتش،
 نصیب خوانندگان این کتاب گردد .
 مهدی خدایان
 آسانی

قم، آبان ماه ۱۳۸۷

من فرزند پیامبر هستم

چرا این کتاب را در دست گرفته ای ؟
 آیا می دانی که من می خواهم در این کتاب تو را به سفری در عمق تاریخ ببرم ؟
 آیا همسفر من می شوی ؟ ما باید به سال چهل هجری قمری برویم، روز جمعه، بیست و
 یکم ماه رمضان .
 اینجا چه خبر است ؟ چرا همه مردم در حال گریه و زاری هستند ؟
 دور تا دور خانه حضرت علی (ع) پر از جمعیت است .
 آری، مردم شهر فهمیده اند که حضرت علی (ع) به دیدار خدا شتافته است .
 گویا ضربه شمشیر ابن ملجم، کار خود را کرده است، دیگر مردم کوفه، امام مهربانی
 چون حضرت علی (ع) ندارند .
 افسوس و صد افسوس که مردم قدر امام خود را ندانستند و امروز این چنین بر سر و سینه
 می زنند .
 آرزوی حضرت علی (ع) این بود که از دست این مردم راحت شود و امروز به آرزوی
 خود رسیده است .
 مردم، برای تشییع پیکر امام خود جمع شده اند، لحظه به لحظه بر تعداد جمعیت افزوده

می شود .

اما ناگهان، در خانه باز می شود و امام حسن (ع) بیرون می آید و رو به مردم می کند و به آنها خبر می دهد که دیشب، نیمی از شب گذشته، بدن حضرت علی (ع) دفن شد ! همه، متحیر می شوند، چرا نیمه شب ؟

ما می خواستیم مراسم باشکوهی برگزار کنیم، ما می خواستیم با امام خود وداع کنیم . به راستی قبر آن حضرت کجاست ؟

جایی در میان نی زارهای خارج شهر !

– ای مردم، قبر پدرم حضرت علی (ع)، مخفی خواهد بود، چرا که اگر دشمنان او بدانند قبر او کجاست بدن او را از قبر بیرون خواهند آورد !

اکنون صدای گریه مردم بلند می شود، آنها در حسرت عمیقی فرو می روند .

۳. اکنون ساعت ده صبح است، و جمعیت زیادی در کنار خانه حضرت علی (ع) جمع شده اند، دیگر جای سوزن انداختن نیست، عده ای از مردم نیز به مسجد کوفه رفته اند . اشک از چشم همه جاری است، شهر کوفه سراسر غم و عزاست .

همه می دانند که حضرت علی (ع)، فرزند خود، امام حسن (ع) را به عنوان امام بعد از خود معرفی نموده است، آنها می خواهند با او بیعت کنند .

همسفر خوبم !

خوب نگاه کن، این مردم خودشان برای بیعت کردن با امام حسن (ع) آمده اند، هیچ کس آنها را مجبور نکرده است !

همه منتظر هستند تا امام حسن (ع) به مسجد بیاید ؛ اما هنوز آن حضرت داخل خانه است .

نزدیک اذان ظهر می شود .

ناگهان صدای صلوات بلند می شود، شوری در جمعیت می افتد، آنجا را نگاه کن، امام حسن (ع) همراه با امام حسین (ع) و برادران دیگر خود از خانه بیرون می آیند و به سوی

مسجد می روند .

آری، سرانجام انتظار به سر آمد، بیا ما هم خود را به مسجد برسانیم، باید جایی را نزدیک منبر پیدا کنیم تا سخنان امام حسن(ع) را به خوبی بشنویم .

امام حسن(ع) وارد مسجد می شود، همه مردم با صدای صلوات و تکبیر، احساسات خود را نشان می دهند .

امام به سوی محراب می رود، آری، اینجا همان محراب مسجد کوفه است، همان جایی که پدرش به نماز می ایستاد .

آنجا را نگاه کن، منبری که می بینی هنوز صدای حضرت علی(ع) را به خاطر دارد، امام به بالای آن می رود، مسجد سراسر، سکوت است .

او سخن خود را آغاز می کند: «ای مردم! امروز در سوگ بزرگ مردی نشستیم که دیگر همانند او نخواهد آمد .

او کسی بود که وقتی در رکاب پیامبر شمشیر می زد، جبرئیل از سمت راست و میکائیل از سمت چپ، او را همراهی می کردند. پدرم کسی بود که جان خویش را فدای پیامبر می نمود و در جنگ ها، پیامبر، پرچم اسلام را به دست او می سپرد. او دیشب به دیدار خدا رفت در حالی که از ثروت دنیا، چیزی برای خود ذخیره نکرده بود.» ۴.

گریه و اشک مردم، نمی گذارد امام حسن(ع) سخن خود را تمام کند. امام حسن(ع) داغدار پدر است، او بارها و بارها مظلومیت پدر را به چشم خود دیده است .

با بلند شدن صدای گریه امام حسن(ع)، مسجد سراسر ناله و فریاد می شود، آری، به راستی که تاریخ دیگر همانند حضرت علی(ع) را نخواهد دید .

دقایقی می گذرد، و بار دیگر، سکوت به مسجد باز می گردد و امام به سخن خود ادامه می دهد: «هر کس مرا می شناسد که می شناسد، و هر کس مرا نمی شناسد بداند من حسن ، فرزند پیامبر هستم . من چراغ هدایتیم ، من آن کسی هستم که خدا در قرآن، هر گونه

پلیدی را از من دور ساخته است . من آن کسی هستم که خدا محبت به مرا در قرآن ،
واجب ساخته است» ۵.

خواننده خوبم !

دلم می‌خواهد قدری در این کلام امام حسن(ع) دقت کنی .
به راستی چرا امام، خودش را به عنوان فرزند پیامبر معرفی می‌کند ؟
چرا نمی‌گوید من حسن بن علی هستم ؟
نگاهی به اطراف خود کن، چه می‌بینی ؟
بزرگان شهر کوفه، ریش سفیدان، اکنون می‌خواهند با امام حسن(ع) که کم سن تر از
آنهاست و حدود سی و هفت سال دارد، بیعت کنند .
امام حسن(ع) باید به معرفی خود پردازد تا مردم بدانند با چه کسی بیعت می‌کنند ، در
روی زمین غیر از امام حسن و امام حسین(ع)، کسی دیگر نیست که فرزند دختر پیامبر
باشد .

آری، در میان این جمعیت، پیرمردانی هستند که از یاران پیامبر بوده‌اند و به یاد دارند که
چقدر، آن حضرت به امام حسن(ع) علاقه داشت .
نکته دیگر این که امام حسن(ع) به آیه تطهیر اشاره می‌کند، آیا می‌خواهی حکایت این
آیه را برایم بگویم ؟

یک روز که پیامبر در خانه اُمّ سلّمه (همسر پیامبر) بود، او را صدا زد و فرمود : «اُمّ سلّمه
! برو و از علی و فاطمه و حسن و حسین بخواه تا به اینجا بیایند» . ۶.
وقتی آنها وارد خانه شدند پیامبر به احترام آنها از جای برخاست و از آنها دعوت کرد تا
کنار او بنشینند .

اُمّ سلّمه دید که پیامبر دست راست خود را باز کرد و علی(ع) را در آغوش خود گرفت .

آنگاه دست چپ خود را باز نمود و حسن(ع) را در آغوش گرفت .

حسین(ع) هم آمد و دست خود را در گردن پیامبر انداخت، و روی سینه پیامبر قرار گرفت .

وقتی که فاطمه(س) هم در مقابل پیامبر نشست، پیامبر نگاهی به آسمان کرد و چنین فرمود: «بار خدایا! اینها، خاندان من هستند، از تو می‌خواهم تا آنان را از هر بدی پاک گردانی»

نگاه پیامبر به سوی آسمان بود، چه صحنه قشنگی! یک شمع و چهار پروانه! جبرئیل فرود آمد و "آیه تطهیر" نازل شد .
«انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً: و خداوند می‌خواهد شما خاندان را از هر پلیدی پاک کند» .
اکنون، مردم بیش از پیش امام حسن(ع) را شناخته‌اند .

بیعت با خورشید

حتما نام عباس، عموی پیامبر را شنیده‌ای؟ او دو پسر دارد یکی به نام عبد الله و دیگری به نام عبید الله .
این دو برادر امروز در کوفه هستند و هر دو از علاقمندان به امام حسن(ع) می‌باشند .
اما اگر با من تا آخر کتاب همراه باشی متوجه می‌شوی که چگونه، راه این دو برادر از هم جدا شده و یکی از آنها (عبید الله) بزرگترین ضربه را به حکومت امام حسن(ع) می‌زند .

نگاه کن! عبد الله بن عباس، از جابر می‌خیزد و در کنار منبر می‌ایستد رو به مردم می‌کند و می‌گوید: «ای مردم! این آقا فرزند پیامبر شما و جانشین امام شماست، برخیزید و با او بیعت کنید»

با تمام شدن سخن عبد الله بن عباس همه مردم، آمادگی خود را برای بیعت کردن با امام حسن(ع)، اعلام می‌کنند و در جواب عبد الله بن عباس می‌گویند: «ما بسیار امام حسن(ع)

۹. را دوست داریم، به راستی که او شایسته خلافت می‌باشد»
 مردم دسته دسته به سوی امام می‌روند و با او بیعت می‌کنند .
 همسفر خوبم !

امام حسن(ع) وقتی هجوم مردم را برای بیعت می‌بیند از آنها قول می‌گیرد که همواره به سخنان و دستورات او گوش فرا دهند و مردم نیز با صدای بلند می‌گویند: «ما همه گوش به فرمان تو هستیم»
 ۱۰.

آیا می‌دانی چند نفر در کوفه با امام حسن(ع) بیعت می‌کنند ؟
 بیش از چهل هزار نفر ۱۱!

اکنون بیعت با امام تمام شده است، و امام حسن(ع) زمام حکومت را به دست می‌گیرد، و برای شهرهای مختلف فرماندارانی را منصوب می‌کند، عبد الله بن عباس را به سوی شهر بصره می‌فرستد .

امام حسن(ع)، دو ماه به بررسی اوضاع می‌پردازد و سعی می‌کند مسائل داخلی را سر و سامان بدهد
 ۱۲.

البته لازم است بدانی که محدوده حکومت امام حسن(ع) فقط عراق نیست، بلکه تمام مناطق اسلامی (به غیر از شام) زیر نظر کوفه اداره می‌شوند .
 آری کوفه به منزله پایتختی برای حجاز (مکه و مدینه)، یمن، ایران و ... به شمار می‌رود
 ۱۳.

دو جاسوس با سگه‌های طلا

حتما می‌دانی که معاویه از زمان عثمان (خلیفه سوم) تاکنون، هنوز بر شام حکومت می‌کند و او با حيله و نیرنگ توانسته حکومت خود را بر آنجا ثابت نماید .
 اگر چه حضرت علی(ع) به جنگ او رفت و در صفین جنگ سختی در گرفت؛ اما درست در زمانی که مالک اشتر تا پیروزی فاصله زیادی نداشت معاویه دستور داد تا

قرآن‌ها را بر سر نیزه کنند و با این کار، مردم کوفه را فریب داد و مانع پیروزی سپاه حق شد .

اکنون، امام حسن(ع) به حکومت رسیده است، او ریشه و اساس فساد را هدف قرار می‌دهد .

آری، معاویه و حکومت او ریشه همه فسادهایی است که در امت اسلامی روی می‌دهد .

امام حسن(ع) به خوبی می‌داند که معاویه می‌خواهد اسلام را از بین برده و همه زحمت‌های پیامبر را نابود نماید .

اکنون ماه ذی الحجّه است و امام حسن(ع) نامه‌ای به معاویه می‌نویسد: «همانا پدرم علی بن ابی طالب به دیدار خدا رفته و او مرا به عنوان جانشین خود معرفی کرده است . ای معاویه ، به خوبی می‌دانی که امر رهبری بر مسلمانان ، حق ما اهل بیت است ، پس از تو می‌خواهم که از خدا بترسی و با من بیعت کنی و حکومت شام را به من بسپاری . بدان که اگر این پیشنهاد را قبول نکنی من همراه با سپاهی بزرگ به سوی تو خواهم آمد». ۱۴. نامه امام به دست معاویه می‌رسد، اکنون، معاویه، مشاوران خود را جمع می‌کند و از آنها می‌خواهد که به طرح نقشه‌ای برای مقابله با امام حسن(ع) پردازند . طبق نقشه این نامه برای امام حسن(ع) فرستاده می‌شود: «ای حسن بن علی! مگر فراموش کرده‌ای که در صفین ، ابو موسی اشعری ، پدر تو را از حکومت ، کنار زد ، حال چگونه شده است که تو حق پدر خود را می‌طلبی در حالی که حق خلافت به من واگذار شده است» ۱۵.

همچنین در این جلسه مهم، معاویه تصمیم می‌گیرد که دو جاسوس به عراق بفرستد یکی به شهر کوفه، و دیگری به شهر بصره .

این دو جاسوس وظیفه دارند تا با خرج کردن سگه‌های طلا، مردم این دو شهر را نسبت به حکومت امام حسن(ع) بدبین کنند و در میان مردم آشوب و فتنه ایجاد کنند . ۱۶.

موقع حرکت است و جاسوسان معاویه می‌خواهند به سوی عراق حرکت کنند . معاویه نزد آنها می‌آید و با آنها سخن می‌گوید و به آنها وعده پول و مقام می‌دهد و از آنها می‌خواهد برای ترور امام حسن(ع) و یاران مهم او تلاش نمایند .
همسفر خوبم !

اکنون دیگر جان امام حسن(ع) در خطر است، بیا دعا کنیم تا خداوند، امام مهربان ما را از شر دشمنان حفظ نماید .

آیا آرزوی مرگ داری؟

جاسوس‌های معاویه به سوی عراق می‌آیند، یکی به سوی بصره می‌رود و دیگری به سوی کوفه .

این دو جاسوس به فتنه و آشوب می‌پردازند و امام حسن(ع) دستور دستگیری آنها را می‌دهد ۱۷.

بعد از دستگیری این دو جاسوس، برنامه‌های معاویه آشکار می‌شود و امام حسن(ع) می‌فهمد که معاویه در پی آشوب و فتنه است .

امام حسن(ع) دستور می‌دهد تا این دو نفر را به سزای اعمالشان برسانند و آنها را اعدام کنند و از این راه، جواب واضح و روشنی به معاویه می‌دهد .

سپس امام این نامه را می‌نویسد: «ای معاویه، جاسوسان خود را برای فتنه‌انگیزی و ترور می‌فرستی، گویا تو آرزوی مرگ داری و می‌خواهی به دست من، کشته شوی. منتظر باش که به خواست خدا، به زودی، مرگ تو فرا می‌رسد.» ۱۸.

امام، نامه را به یکی از یاران خود به نام جُنْدَب می‌دهد و از او می‌خواهد تا هر چه سریع‌تر نامه را برای معاویه ببرد .

جُنْدَب به سوی شام به پیش می‌رود و خود را به قصر باشکوه معاویه می‌رساند. ۱۹.

به راستی که چقدر میان خانه ساده امام حسن(ع) و قصر پادشاهی معاویه فرق است، در

کوفه هر وقت بخواهی می‌توانی امام حسن (ع) را ببینی، به خانه‌اش بروی و با او همنشین شوی ؛ اما در اینجا معاویه چه قصر زیبایی برای خود ساخته است .
جُندب وارد قصر می‌شود و نامه را به معاویه می‌دهد .
معاویه، نامه امام را می‌خواند، اکنون او احساس خطر می‌کند، آری، اگر سخن امام حسن (ع) را قبول نکند باید خود را برای جنگ آماده کند .
معاویه در جواب نامه چنین می‌نویسد : «من نامه تو را خواندم ، و اگر سن و سال تو بیش از من بود و سابقه حکومت داشتی با تو بیعت می‌کردم ، اما تو می‌دانی که من از تو بزرگتر هستم و سالها حکومت کرده‌ام و برای همین شایستگی من بیش از تو می‌باشد ، اگر تو با من بیعت کنی من حکومت عراق را به تو می‌دهم» .
خواننده خوبم !

نگاه کن، معاویه همان حرفی را می‌زند که بعد از وفات پیامبر، مردم به حضرت علی (ع) گفتند ؛ آری، حرف آنها هم این بود که ای علی تو جوان هستی و ابوبکر سن و سالش از تو بیشتر است .
به هر حال، جُندب نامه معاویه را می‌گیرد و از قصر بیرون می‌آید .
او تصمیم می‌گیرد تا چند روز در شام بماند و از وضعیت این شهر بیشتر آگاه شود .
نگاه کن !

نامه رسان‌های زیادی از قصر معاویه به سوی شهرهای مختلف حرکت می‌کنند .
چه خبر شده است ؟ این همه نامه رسان کجا می‌روند ؟
اینها خیلی عجله دارند، بر اسب‌های تندرو سوار هستند و به پیش می‌تازند .
جُندب پس از تحقیق از متن این نامه‌ها باخبر می‌شود : «خدا را شکر که دشمن ما ، علی بن ابی طالب به قتل رسید ، وقتی نامه من به دست شما رسید ، لشکریان خود را آماده کنید که ما به زودی به سوی عراق حمله خواهیم کرد ، این را بدانید پیروزی از آن ماست» .
۲۱.

جُندب با خود می گوید : عجب ! معاویه در فکر لشکر کشی به عراق است، هر چه سریع تر باید خود را به کوفه برسانم و به امام خبر بدهم .
او با عجله به سوی کوفه به پیش می تازد .
چند روز بعد، او به کوفه آمده و خدمت امام حسن (ع) می رسد و از امام می خواهد که هر چه سریع تر مردم عراق را بسیج نموده و به سوی شام حمله کند .

پیراهن خونین خلیفه

معاویه برای این که بتواند سپاه بزرگی برای جنگ با امام حسن (ع) راه بیاندازد نیاز به بهانه ای دارد .
آری، این یک قانون است که اگر بخواهی با یک مکتب دینی مبارزه کنی باید تو نیز مکتبی تأسیس کنی، و معاویه می خواهد به اسم دین به جنگ دین واقعی برود .
او یک برنامه ریزی دقیق انجام می دهد و در همه جا تبلیغ می کند که ما می خواهیم قاتل عثمان را به سزای عملش برسانیم .
-ای مسلمانان ! خلیفه پیامبر مظلومانه و با لب تشنه شهید شد، ما باید انتقام خون مظلوم را بگیریم .
آری، تبلیغات کاری می کند که مردم شام باور می کنند امام حسن (ع) قاتل عثمان است .
۲۲.

خواننده عزیزم !
آیا موافقی با هم مقداری تاریخ را مرور کنیم، و از قضیه قتل عثمان با خبر شویم و حوادث سال سی و پنج هجری قمری را بررسی کنیم ؟
آن زمان عثمان به عنوان خلیفه سوم در مدینه حکومت می کرد .
او بنی امیه را همه کاره حکومت خود قرار داده بود و مردم برای اینکه بنی امیه، بیت المال را حیف و میل می کردند از عثمان ناراضی بودند .

مردم مصر بیش از همه، مورد ظلم و ستم واقع شده بودند و سرانجام وقتی کاسه صبر آنها لبریز شد، در ماه شوال سال سی و پنج هجری قمری به سوی مدینه آمدند . آنها خانه عثمان را محاصره کردند و نگذاشتند که او برای خواندن نماز جماعت به مسجد بیاید .

حضرت علی(ع) برای دفاع از عثمان، امام حسن و امام حسین(ع) را به خانه عثمان فرستاد و به آنها دستور داد که نگذارند آسیبی به عثمان برسد . محاصره بیش از دو هفته طول کشید و در تمام این مدت امام حسن و امام حسین(ع) و گروهی دیگر از اهل مدینه از عثمان دفاع می کردند . جالب این است که خود معاویه چون می دانست تاریخ مصرف عثمان برای او تمام شده است، طراح اصلی این ماجرا بود . او می خواست با از میان برداشتن عثمان به اهداف خود برسد . مروان که منشی و مشاور عثمان بود روز هجدهم ماه ذی الحجّه از او خواست تا از کسانی که برای دفاع او آمده اند، بخواهد که خانه او را ترک کنند . عثمان هم که به مروان اطمینان داشت و خیال می کرد خطر برطرف شده است از همه آنها بی که برای دفاع از او آمده بودند در خواست کرد تا به خانه های خود بروند . او رو به همه کرد و چنین گفت : «من شما را قسم می دهم تا خانه مرا ترک کنید و به خانه های خود بروید» ۲۳.

امام حسن(ع) رو به عثمان کرد و فرمود : «چرا مردم را از دفاع کردن از خود منع می کنی ؟»

عثمان در جواب او گفت : «تو را قسم می دهم که به خانه خود بروی، که من نمی خواهم در خانه ام خونریزی شود» ۲۴.

آری، آخرین فردی که خانه عثمان را ترک کرد امام حسن(ع) بود . ۲۵. حضرت علی(ع) چون متوجه بازگشت امام حسن(ع) شد به او دستور داد تا به خانه عثمان

باز گرد .
 امام حسن (ع) به خانه عثمان بازگشت ؛ اما بار دیگر عثمان او را قسم داد که خانه او را ترک کند .
 شب هنگام، نیروهایی که از مصر آمده بودند از فرصت استفاده کردند و حلقه محاصره را تنگ تر کردند .
 محاصره آن قدر طول کشید که دیگر آبی در خانه عثمان پیدا نمی شد، عثمان و خانواده او در تشنگی بودند .
 اما شورش‌ها، اجازه نمی دادند کسی برای عثمان آب ببرد، آنها می خواستند عثمان و خانواده اش از تشنگی بمیرند .
 هیچ کس جرأت نداشت به خانه عثمان نزدیک شود، شورشیان با شمشیرهای برهنه خانه را در محاصره خود داشتند .
 اینجا بود که حضرت علی (ع) به بنی هاشم دستور داد تا سه مشک آب بردارند و به سوی خانه عثمان حرکت کنند، آنها هر طور بود آب را به خانه عثمان رساندند .
 امام حسن (ع) همراه با قبر هنوز بر در خانه عثمان ایستاده بود که تیراندازی شروع شد و در این هنگام امام حسن نیز مجروح (ع) شد .
 سرانجام شورشیان به خانه عثمان حمله کردند و او را به قتل رساندند .
 اما همسفر من می بینی که امروز معاویه با تبلیغات کاری کرده است که مردم باور کرده اند امام حسن (ع) قاتل عثمان است .
 آری ، تبلیغات می تواند کاری کند که مردم، شب را روز بینند و همین طور روز را شب! ما باید همیشه هوشیار باشیم تا فریب تبلیغات شوم دشمنان اسلام را نخوریم.

سربازان سرخ می آیند

نگاه کن ! اکنون، معاویه مشاوران خود را جمع کرده و از آنها می‌خواهد که به طرح نقشه‌ای برای مقابله با امام حسن پردازند(ع) .
 آنها به این نتیجه می‌رسند که باید کاری کنند تا مردم کوفه از یاری کردن امام حسن(ع)، منصرف شوند .

آری، اگر امام حسن(ع) اکنون معاویه را تهدید به مرگ کرده است به خاطر این است که مردم را یار و یاور خود دیده است .
 آنها باید بین امام حسن(ع) و مردم فاصله، ایجاد کنند .
 اما چگونه ؟

یکی از مشاوران می‌گوید : «ای معاویه ! سربازان سرخ خود را به کوفه بفرست، آنها می‌توانند تو را نجات بدهند» .
 به راستی سربازان سرخ چه کسانی هستند ؟
 سگه‌های طلا !

آنها می‌خواهند سگه‌های طلا را به سوی کوفه بفرستند و در میان بزرگان مردم کوفه پخش کنند .
 مگر نمی‌دانی که مردم در هر جای این دنیا باشند پول را دوست دارند، هر کس پول خرج کند و جیب آنها را پر کند طرفدار او می‌شوند.
 همسفر خوبم !

آیا مردمی که با امام حسن(ع) بیعت کرده‌اند به خاطر پول، دست از یاری او بر خواهند داشت ؟

معاویه می‌داند که لشکر او توان نخواهد داشت با لشکر امام حسن(ع) مقابله کند .
 درست است که معاویه در جنگ صفین توانست گروهی خشک مقدّس (خوارج) را فریب بدهد و قرآن بر سر نیزه‌ها کند و از این راه مانع شکست خود شود ؛ اما امروز دیگر خوارج، تار و مار شده‌اند و در جنگ نهروان، تعداد زیادی از آنها نابود شده‌اند .

از طرف دیگر، خوارج بعد از قتل و کشتاری که در میان مردم عراق، راه انداختند دیگر جایگاه مردمی خوبی ندارند و از طریق آنها دیگر نمی‌تواند حکومتش را حفظ کند. بنابراین معاویه به فکر این است که از راه پول، مردم عراق را از امام حسن(ع) جدا نماید.

سگه‌های طلا به سوی کوفه فرستاده می‌شوند، تماس‌های زیرزمینی و مخفیانه با بزرگان کوفه برقرار می‌شود و نامه‌ها رد و بدل می‌شود. ۲۹.

عروس زیبا در کجاست؟

معاویه نامه‌هایی را به صورت مخفیانه برای بزرگان کوفه می‌فرستد و از آنها می‌خواهد تا با او بیعت کنند.

آیا می‌خواهی یکی از این نامه‌ها را برایت بخوانم؟

ای اَشْعَثُ! اگر حسن را به قتل برسانی دویست هزار درهم به تو می‌دهم و تو را فرمانده سپاه شام می‌کنم و دخترم را به عقد تو در می‌آورم. ۳۰.

آری، معاویه برنامه ترور امام حسن(ع) را در دستور کار خود قرار داده است.

البته جا دارد که از من پرسشی اَشْعَثُ کیست؟

او یکی از بزرگان طایفه ربیعیه است، او در میان قبیله خود نفوذ زیادی دارد.

معاویه می‌داند که او عاشق ریاست و پول است، به راستی که داماد معاویه شدن برای او بسیار مهم و جذاب است.

فکر نکن که معاویه فقط به اَشْعَثُ این قول را داده است، او به بسیاری از بزرگان کوفه چنین نامه‌ای فرستاده است.

اکنون عدّه زیادی به دنبال فرصت هستند تا امام حسن(ع) را ترور کنند.

راستش را بخواهی من خیلی نگران هستم، آیا کسی هست که به امام حسن(ع) خبر بدهد که جان او در خطر است؟

پیش به سوی شام

امام حسن (ع) تصمیم گرفته است تا لشکری را آماده کند و به سوی شام حرکت کند. او می خواهد تا جنگ بین او و معاویه در داخل مرزهای شام انجام گیرد، آری، این در روحیه مبارزان، بسیار اثر دارد، همان طور که حضرت علی (ع) در جنگ با معاویه، لشکر خود را به صفین برد، (صفین در داخل کشور سوریه می باشد).

امام حسن (ع) هم می خواهد موضع تهاجمی خود را حفظ کند برای همین برای آماده کردن لشکر خود برنامه ریزی می کند و می خواهد قبل از این که معاویه به عراق برسد او از عراق خارج شده و خود را به شام برساند.

آری، هزاران نفر با امام حسن (ع) بیعت کرده اند و قول داده اند که امام خود را در هر شرایطی یاری کنند.

امام، تلاش می کند تا لشکر مجهزی را به سوی شام بفرستد، امام به حُجْر دستور می دهد تا برای تجهیز لشکر عراق اقدام نماید ۳۱.

حُجْر تلاش زیادی می کند؛ اما مردم کوفه آمادگی لازم برای حرکت به سوی شام را از خود نشان نمی دهند، آری، آنها آن قدر معطل می کنند تا این که سرانجام معاویه لشکر خود را به سوی عراق حرکت می دهد.

خبر می رسد که معاویه با لشکر شصت هزار نفری از شام حرکت کرده است و به سوی عراق می آید.

امام اعلام جهاد می کند و بیش از چهار هزار نفر از بهترین یاران آن حضرت، آمادگی خود را برای جهاد اعلام می کنند.

خواننده خوبم!

این چهار هزار نفری که در اولین مرحله، اعلام آمادگی کردند گل سر سبد کوفه هستند و برای همین به سرعت ندای امام خود را اجابت می کنند.

امام اولین سپاه خود را سامان‌دهی می‌کند و فرماندهی آن را به عهده یکی از فرماندهان به نام کندی می‌سپارد و از او می‌خواهد که به سوی انبار حرکت کنند و مانع پیشروی معاویه در خاک عراق بشوند ۳۲.

چهار هزار رزمنده به سوی مرزهای شام حرکت می‌کنند .
 من خیلی خوشحال هستم که سرانجام مردم کوفه سر عقل آمدند و به یاری امام خویش شتافتند .

همسفر خوبم ! آیا موافقی ما نیز همراه این لشکر به سوی مرزهای شام حرکت کنیم ؟
 راه زیادی در پیش رو داریم پس باید عجله کنیم و هر چه سریع‌تر خود را به منطقه انبار برسانیم و مانع ورود سپاه شام به عراق بشویم .
 روزها می‌گذرد و ما به پیش می‌رویم، خدا را شکر که ما به موقع به منطقه انبار رسیدیم، هنوز دشمن به اینجا نرسیده است .

فدایی سگه‌ها هستم

لشکر معاویه در نزدیکی‌های شهر حلب اردو زده‌اند، معاویه منتظر است تا دیگر نیروهای کمکی از شهرهای مختلف شام به او ملحق بشوند .
 او می‌خواهد با لشکر شصت هزار نفری به عراق حمله کند .
 خبر به معاویه می‌رسد که کندی، فرمانده امام حسن (ع) در انبار سنگر گرفته است .
 معاویه از زیرکی امام حسن (ع) ناراحت می‌شود، آری دیگر عبور از انبار کار بسیار سختی می‌باشد .
 معاویه به فکر فرو رفته است، ناگهان فکری به ذهن او می‌رسد .
 آیا می‌دانی او چه تصمیمی گرفته است ؟
 او می‌خواهد فرمانده امام حسن (ع) را با پول و مقام خریداری کند .
 معاویه دستور می‌دهد تا این نامه برای کندی نوشته شود : «من تو را دعوت می‌کنم تا به

من ملحق شوی که در این صورت تو را امیر شهری از شهرهای شام می‌کنم». ۳۳.
 معاویه نامه رسان خود را صدا می‌زند تا این نامه را همراه با کیسه‌های سکه برای کندی
 ببرد .

خواننده عزیزم !

آیا می‌خواهی بدانی معاویه چقدر پول برای کندی می‌فرستد ؟
 پانصد هزار درهم !

آری، این پول کمی نیست، واقعا ایمان می‌خواهد که بتواند از این همه پول بگذرد و
 وسوسه نشود .

نامه رسان معاویه، خود را به انبار می‌رساند و سراغ خیمه فرماندهی را می‌گیرد .

نیروها او را به خیمه کندی راهنمایی می‌کنند، او وارد خیمه می‌شود .

نامه را همراه با سکه‌ها تحویل کندی می‌دهد .

کندی، فرمانده سپاه امام حسن (ع)، نامه را می‌خواند، نگاهی به سکه‌ها می‌کند، برق

سکه‌ها چشم او را می‌گیرد .

پانصد هزار درهم و حکومت بر شهری از شهرهای شام !

او سر خود را پایین می‌اندازد و به فکر فرو می‌رود .

آخر من با امام حسن (ع) بیعت کرده‌ام، او به من اعتماد کرده است و چهار هزار نیرو در

اختیار من قرار داده است تا از مرز کشور دفاع کنم .

شیطان در وجود او رخنه می‌کند و به او می‌گوید : پانصد هزار درهم، پول کمی نیست !

با این پول می‌توانی تا آخر عمر راحت زندگی کنی، خانه زیبا برای خود بخری و خوش

بگذرانی . ای کندی ! شانس به در خانه‌ات آمده است، بیا و از آن استفاده کن، تو دیگر

خواب چنین پولی را هم نخواهی دید .

سرانجام، شیطان پیروز می‌شود و کندی تصمیم می‌گیرد که به معاویه ملحق شود .

در چادر فرماندهی، جلسه محرمانه‌ای برگزار می‌شود، هیچ کس از موضوع این جلسه

خبر ندارد .
 کندی، دویت نفر از نیروهای خود را جمع می کند و از آنها می خواهد تا همراه او به
 معاویه ملحق شوند ۳۴.
 نیمه شب است و همه نیروها در خواب هستند، کندی همراه با دویت نفر از بزرگان
 لشکر کوفه به سوی حلب، محل استقرار معاویه حرکت می کنند .
 صبح که می شود سپاه کوفه متوجه می شوند که دویت تن از فرماندهان سپاه و کندی
 به معاویه ملحق شده اند .

چرا هیچ کس جواب نمی دهد؟

بی وفایی فرمانده سپاه، دل مرا به درد آورده است، من تصمیم گرفته ام تا هر چه سریع تر
 به کوفه برگردم و امام حسن (ع) را در جریان بی وفایی فرمانده سپاه قرار بدهم .
 آری، معاویه این بار با سگه های سرخ به میدان آمده است .
 امام حسن (ع) با شنیدن این خبر بسیار ناراحت می شود و رو به یاران خود می کند و آنان
 را از عشق به دنیا بر حذر می دارد .
 لشکر معاویه در نزدیکی های مرز عراق اردو زده است و هر لحظه ممکن است که به
 سوی عراق حمله کند ؛ امام شخص دیگری به نام مُرادی را به عنوان فرمانده به سوی
 انبار می فرستد تا بار دیگر سپاه را سامان دهی کند .
 امام به او توصیه می کند که او دیگر فریب معاویه را نخورد و او قول می دهد که به امام
 و هدف او وفادار بماند ۳۵.
 مرادی همراه با عده ای از نیروهای تازه نفس به سوی انبار حرکت می کنند و در آنجا
 اردو می زنند .
 اما معاویه برای این فرمانده هم خواب خوشی دیده است، پانصد هزار درهم همراه با
 نامه ای محبت آمیز !

چه بگویم که این فرمانده نیز با دیدن این همه پول، به معاویه ملحق می‌شود. این فرمانده که امام حسن (ع) دوباره انتخاب کرده بود یکی از بهترین گزینه‌هایی بود که امام حسن (ع) در اختیار داشت؛ اما پول معاویه آن قدر زیاد بود که او را هم وسوسه کرد.

۳۶.

اکنون، معاویه، سرمست از پیروزی خود در خریدن دو فرمانده امام، این نامه را برای او می‌نویسد: «ای پسر عمو! دیدی که مردم کوفه چگونه به تویی وفایی کردند، پس بیا و رشته فامیلی که بین ما هست را پاره نکن و از جنگ کردن منصرف شو». ۳۷. امام حسن (ع) این بار تصمیم می‌گیرد تا خودش فرماندهی سپاه را به عهده بگیرد برای همین به مردم خبر می‌دهد تا در مسجد جمع شوند.

بعد از این که همه مردم به مسجد آمدند امام به منبر می‌رود و شروع به سخنرانی می‌کند: «ای مردم! خداوند جهاد را بر بندگان خویش واجب نموده و از آنها خواسته است در راه او صبر نمایند، از شما می‌خواهم که به سوی اردوگاه نُخَیله حرکت کنید تا به جنگ معاویه برویم»

۳۸.

حتما می‌گویی که نُخَیله کجاست؟

اردوگاه بزرگی در خارج از شهر کوفه که در همه جنگ‌ها، سپاه کوفه در آنجا مستقر می‌شد و بعد از سامان‌دهی از آنجا به سوی دشمن حرکت می‌کرد.

سکوت بر فضای مسجد حکم فرما شده است، همه مردم منتظر هستند تا بزرگان و ریش سفیدان، آمادگی خود را برای همراهی امام اعلام کنند.

نمی‌دانم این صحنه را چگونه برای روایت کنم، فضای مسجد کوفه پر از جمعیتی است که سرهایشان را پایین انداخته‌اند و هیچ نمی‌گویند.

۳۹.

چند ماه قبل، روز بیست و یکم ماه رمضان، همین‌ها با امام حسن (ع) بیعت کردند، آیا یادت هست که چگونه فریاد می‌زدند که ما همه، سرباز تو هستیم؟ اما چه شده است امروز که روز عمل است و باید شمشیر به دست گرفت و به جنگ معاویه رفت، همه

سکوت کرده‌اند .

آری، سگه‌های طلای معاویه در جیب‌های این مردم سنگینی می‌کند، دیگر چگونه به جنگ کسی بروند که وام دار او هستند .

امام حسن(ع) بالای منبر نشسته است و هیچ کس جواب او را نمی‌دهد .

خدایا ! این چه مظلومیتی است که من با چشم خود می‌بینم .

چرا هیچ کس، جواب امام حسن(ع) را نمی‌دهد ؟

همه منتظر هستند تا بزرگان شهر سخن بگویند ؛ اما آنها سکوت اختیار کرده‌اند .

همه مردم، به یکدیگر نگاه می‌کنند، به راستی چه شده است ؟ چرا مسجد این طور بوی غریبی گرفته است ؟

صدایی، ناگهان سکوت را می‌شکند : «ای مردم، خجالت نمی‌کشید ؟ فرزند پیامبرتان شما را به یاری فرا می‌خواند و شما این گونه سکوت می‌کنید ؟ مگر شما با او بیعت نکرده‌اید ؟»

آیا تو این جوانمرد را می‌شناسی ؟

او عدی بن حاتم است .

او جمعیت را می‌شکافد و نزدیک امام حسن(ع) می‌آید و می‌گوید : «من سخن تو را شنیدم و به سوی نُخَیله (اردوگاه نظامی کوفه) حرکت می‌کنم تا جان خویش را فدای تو کنم»

نگاه کن، او به سوی در مسجد می‌رود و سوار بر اسب خود می‌شود و به سوی نُخَیله می‌رود . ۴۰ . بی‌وفاترین پسر عمومی دنیا

یک نفر از جای خود بلند می‌شود و با صدای بلند با مردم کوفه این چنین سخن می‌گوید : «ای مردم کوفه، وای بر شما، آیا این گونه امام خود را یاری می‌کنید ؟ آیا از خدا نمی‌ترسید ؟» ۴۱ .

امام به سوی نُخَیله (اردوگاه کوفه) حرکت می‌کند، و مغیره بن نوفل را به عنوان جانشین

خود در شهر قرار می‌دهد و از او می‌خواهد تا مردم را به جهاد تشویق کند. ۴۲.
 امام ده روز در نُخَیْلَه می‌ماند؛ اَمَّا جَمْعِیَّتْ زیادتی به اردوگاه نمی‌آیند.
 معاویه با لشکر شصت هزار نفری به سوی کوفه می‌آید، برای مقابله با لشکر معاویه، نیاز
 به نیروهای زیادی است. ۴۳.

امام بار دیگر به شهر کوفه باز می‌گردد و در مسجد به منبر می‌رود و این چنین می‌گوید:
 «ای مردم، من می‌توانم به خلوت تنهایی پناه ببرم و خدا را عبادت کنم ولی بدانید اگر
 من حکومت را به معاویه واگذار کنم شما در حکومت او هرگز روز خوش نخواهید دید.
 من می‌بینم روزی را که فرزندان شما در آستانه خانه‌های فرزندان معاویه ایستاده باشند
 و از آنها آب و غذا بخواهند ولی کسی به آنها چیزی ندهد». ۴۴.
 آری، مردم کوفه خیال می‌کنند که این پول‌های معاویه ادامه پیدا خواهد کرد، آنها
 نمی‌دانند که این پول‌هایی که معاویه برای آنها می‌فرستد برای این است که اکنون
 حکومت خود را در خطر می‌بیند؛ اَمَّا وَ قَتِیْ که خطر برطرف بشود ظلم و ستم‌های او هم
 شروع خواهد شد.

به هر حال، تعدادی از مردم به سوی نُخَیْلَه (اردوگاه نظامی کوفه حرکت می‌کنند و امام
 لشکر خود را سامان‌دهی می‌کند و به سوی معاویه به راه می‌افتد.
 امام در مسیر راه به ساباط (نزدیک شهر مدائن) می‌رسد و دستور می‌دهد تا لشکر اردو
 بزنند. ۴۵.

امام می‌خواهد چند روزی اینجا بماند تا نیروهای کمکی از شهرهای دیگر عراق به او
 ملحق شوند. ۴۶.

اکنون امام تصمیم می‌گیرد تا قسمتی از نیروهای خود را زودتر به سوی معاویه اعزام کند
 تا از پیشروی بیشتر سپاه معاویه در داخل خاک عراق جلوگیری کند.
 همسفر خوبم!

به خاطر داری که دو فرمانده قبلی، بی‌وفایی نمودند و به سوی معاویه رفتند.

امروز امام حسن(ع) می‌خواهد پسر عموی خود را فرمانده سپاه عراق نماید .
 آری، چه کسی بهتر از عبید الله بن عباس!
 حتماً او را می‌شناسی .
 عبید الله پسر عباس عموی پیامبر است، او همراه با برادرش عبد الله بن عباس در لشکر
 امام حسن(ع) می‌باشند .
 گوش کن !

امام حسن(ع) با او سخن می‌گوید : «من تو را با لشکری دوازده هزار نفری به سوی سپاه
 معاویه می‌فرستم ، تو همین امروز حرکت کن و هر کجا که به لشکر معاویه رسیدی از
 پیشروی آنها جلوگیری کن تا من خود را به تو برسانم» . ۴۷.
 اکنون امام قیس بن سعد را صدا می‌زند و از او می‌خواهد همراه عبید الله بن عباس برود
 و معاونت لشکر را به عهده بگیرد .
 حتماً می‌خواهی اطلاعات بیشتری از قیس بن سعد داشته باشی .
 قیس یکی از یاران شجاع لشکر کوفه می‌باشد، او افتخار داشته که ده سال خدمتگزاری
 پیامبر را بنماید و در جنگ‌های مهم در رکاب او شمشیر بزند . ۴۸.
 وقتی که همه مردم با ابوبکر (خلیفه اول) بیعت کردند قیس حاضر نشد با او بیعت کند
 ۴۹.

قیس در جنگ نهران، فرمانده قسمتی از لشکر حضرت علی(ع) بود و امروز نیز آماده
 است تا در رکاب امام حسن(ع) جانفشانی کند . ۵۰.
 قیس قامتی رشید و اندامی قوی دارد و شجاعت او مثال زدنی است . ۵۱.
 عبید الله بن عباس آماده حرکت می‌شود، دوازده هزار نفر از بهترین نیروهای کوفه با او
 به سوی معاویه حرکت می‌کنند .
 آنها در مَسْکِن (شمال بغداد) با سپاه معاویه روبرو می‌شوند و دو لشکر در مقابل هم
 صف آرایی می‌کنند . ۵۲.

معاویه به فکر این است که هر طور هست این فرمانده را نیز مانند دو فرمانده قبلی با پول بخرد .

البته او می‌داند که عبید الله بن عباس، پسر عموی امام حسن (ع) است و نمی‌توان فقط او را از راه پول جذب کرد .

اینجاست که معاویه از راه نیرنگ وارد می‌شود و یکی از فرماندهان خود را به نزد عبید الله بن عباس می‌فرستد .

فرستاده معاویه به نزد عبید الله بن عباس می‌آید و از او می‌خواهد تا با او به طور خصوصی، سخن بگوید .

عبید الله بن عباس دستور می‌دهد تا همه، خیمه فرماندهی را ترک کنند . اکنون فرستاده معاویه به عبید الله بن عباس می‌گوید :

– آیا خبر داری که حسن بن علی به معاویه نامه نوشته است؟ آیا می‌دانی که او می‌خواهد صلح کند ؟

– آخر چگونه چنین چیزی ممکن است ؟ معاویه مرا فرستاده تا به تو این خبر را بدهم، و به تو بگویم که بعد از صلح کردن حسن بن علی، تو مجبور هستی با من بیعت کنی، پس چه بهتر است که الان با من بیعت کنی،

زیرا در این صورت من یک میلیون درهم به تو پول می‌دهم .

– یک میلیون درهم ! آری، نگاه کن، این کیسه‌ها را که می‌بینی پانصد هزار درهم است که همین حالا تقدیم

شما می‌شود و بقیه آن نیز در کوفه تقدیم خواهد شد . عبید الله بن عباس تا به حال این همه پول ندیده است !

دیگر فکر او به این پول‌ها متوجه شده است، او دیگر نمی‌تواند فکر کند که آخر چطور ممکن است امام حسن (ع) با معاویه صلح کرده باشد و به او خبر نداده باشد .

آری، معاویه برای فریب دادن فرمانده کوفه، یک دروغ بزرگ گفت و او هم آن را باور

کرد

او با خود فکر می کند حالا امام حسن(ع) با معاویه صلح خواهد نمود پس چه خوب است که در این کار پیش قدم شده و یک میلیون درهم هم به دست بیاورم . قرار بر این می شود که نیمه شب، وقتی که همه در خواب هستند فرمانده سپاه کوفه به اردوگاه معاویه برود. ۵۳.

فرمانده ما کجا رفته است؟

همسفرم،
برخیز!
موقع اذان صبح است، همه دارند برای خواندن نماز صبح آماده می شوند . همه در صف های نماز می نشینند، حتما می دانی که فرمانده سپاه، امام جماعت سپاه هم می باشد .

– چرا فرمانده دیر کرده است، چرا وقت دوازده هزار نفر، برای او اهمیت ندارد ؟
– کمی حوصله داشته باش، الآن می آید .
اما هر چه صبر می کنند خبری نمی شود، قیس (معاون فرمانده) به سوی خیمه فرمانده می رود .

اما فرمانده آنجا نیست، خدایا ! فرمانده کجا رفته است ؟
هیچ اثری از فرمانده نیست، نکند برای او حادثه ای روی داده باشد !؟
به هر حال، قیس به سوی نمازگزاران می آید و نماز به امامت او خوانده می شود. ۵۴.
اما همه به فکر فرمانده هستند، هیچ کس باور نمی کند که پسر عموی امام حسن(ع) نیز به آن حضرت خیانت کند .

درست در مهم ترین نقطه تاریخ، جایی که سپاه حق و باطل در مقابل هم موضع گرفته اند عبید الله بن عباس، بزرگترین ضربه را به سپاه حق زد .
وقتی که خورشید بالا آمد و هوا روشن شد یاران امام حسن(ع) نگاهشان به گوشه ای از

سپاه معاویه می افتد .
 چه خبر شده است، چرا همه با انگشت یک طرف را نشان می دهند ؟
 نگاه کن !
 عبید الله بن عباس، فرمانده گم شده ما شمشیر به دست، در سپاه معاویه ایستاده است !
 خدایا ! چه شده است ؟ نکند او حواسش پرت شده است و لشکر ما را با لشکر معاویه
 اشتباه گرفته است !
 خیر، او خیلی هم، حواسش جمع است، او به خوبی حساب یک میلیون درهم خود را
 دارد که ایمان خود را به آن فروخته است .
 ناگهان صدایی سکوت صحرا را در هم می شکند : «ای مردم عراق ، نگاه کنید ! این
 فرمانده شماست که با معاویه بیعت کرده است ، امام شما ، حسن بن علی نیز با معاویه
 صلح کرده است ، پس چرا جان خود را به خطر می اندازید؟» . ۵۵
 با این سخن، مردم باور می کنند که امام حسن (ع) صلح کرده است، آخر وقتی آنها
 فرمانده خود را ببینند که در کنار معاویه ایستاده است دیگر چه بگویند ؟
 نگاه کن، ببین چگونه مردم، گروه گروه به سوی سپاه معاویه می روند، اینان کسانی هستند
 که غربت و مظلومیت امام حسن (ع) را رقم می زنند . ۵۶

فقط با شمشیر به دیدارت می آیم

از آن سپاه دوازده هزار نفری فقط چهار هزار نفر باقی مانده است، هر کس که اهل دنیا
 بود رفت و فقط کسانی ماندند که بنده دنیا نیستند .
 اینان یاران واقعی امام حسن (ع) هستند و بر بیعت خود پایدار مانده اند .
 قیس، فرماندهی سپاه را به عهده می گیرد و سپاه خود را سامان دهی می کند .
 گوش کن، اکنون قیس دارد برای نیروهای خود سخن می گوید : «یارانم، تصمیم شما
 چیست ؟ آیا مرد جنگ هستید یا اینکه می خواهید با معاویه که ریشه همه گمراهی ها

می‌باشد بیعت کنید «؟» .

یاران او به وفاداری با او قسم خورده و بار دیگر با او بیعت می‌کنند که تا پای جان در راه امام حسن (ع) شمشیر بزنند ۵۷.

دو لشکر در روبروی هم قرار می‌گیرند، معاویه وقتی می‌بیند که قیس در تصمیم خود مصمم است نامه‌ای به او می‌نویسد تا شاید او را هم مثل سه فرمانده قبلی بتواند فریب دهد .

معاویه از قیس می‌خواهد تا همدیگر را ملاقات کنند؛ اما قیس در جواب نامه او چنین می‌نویسد: «ای معاویه، به خدا! قسم من تو را ملاقات نمی‌کنم مگر اینکه بین من و تو شمشیر و نیزه باشد» ۵۸.

آری، منظور قیس این بود که فقط من در میدان جنگ حاضر هستم تو را ببینم . آفرین بر تو ای قیس، تو نشان دادی که می‌توان بنده پول و مال دنیا نبود، تو مردانگی را بار دیگر به تصویر کشیدی .

به راستی که ما شیعیان چقدر تو را می‌شناسیم؟! چقدر تو را الگوی خود قرار می‌دهیم ؟!

به خدا هیچ مکتبی به اندازه مکتب شیعه، این قدر الگوهای زیبا ندارد !

همسفرم !

تاریخ در مورد مبلغ پولی که معاویه به قیس پیشنهاد کرده است سکوت می‌کند؛ اما معاویه‌ای که برای عبید الله بن عباس یک میلیون درهم پول می‌دهد برای قیس حاضر است چند برابر آن را بدهد؛ اما قیس قبول نمی‌کند .

آری، خدا می‌داند وقتی معاویه می‌فهمد که قیس و چهار هزار سرباز جان بر کف او را نمی‌تواند با پول خریداری کند چقدر ناراحت می‌شود .

آری، اینان شیعیان واقعی امام حسن (ع) هستند که تا پای جان حاضر هستند در راه امام خویش فداکاری کنند .

معاویه بسیار عصبانی است، برای همین نامه‌ای به قیس می‌نویسد: «ای قیس تو یهودی هستی همانگونه که پدرت یهودی بود، بدان که مرگ در انتظار توست». ۵۹. عجب! در منطق معاویه هر کس که بنده پول نیست، یهودی است؟ هر کس بر بیعت خود با امام حسن(ع) وفادار بماند، یهودی است؟!

این نامه، دلیل واضحی است که معاویه چقدر مقابل قیس در مانده شده است که به ناسزا متوسل شده است.

همسفر خوبم!

نگاه کن، قیس، نامه معاویه را می‌خواند، قلم و کاغذی در دست می‌گیرد و در جواب معاویه چنین می‌نویسد: «ای معاویه، تو همان بت پرست هستی که وقتی پیامبر، مکه را فتح کرد از روی ترس، مسلمان شدی، تو دین نداری و دشمن خدا و رسول خدا هستی».

۶۰.

وقتی معاویه، نامه قیس را می‌خواند عصبانی می‌شود و دستور آغاز جنگ را می‌دهد. لشکر معاویه با سپاه قیس به جنگ می‌پردازند و یاران قیس جانانه شمشیر می‌زنند. جنگ سختی در می‌گیرد، یاران قیس عده‌ای از لشکریان معاویه را به خاک سیاه می‌نشانند و در این میان تعدادی از آنها به شهادت می‌رسند. ۶۱. معاویه هراس دارد که خون‌های زیادی در اینجا ریخته شود و احساسات مردم عراق تحریک شود، به همین دلیل او دستور عقب نشینی می‌دهد. این طور که معلوم است معاویه برنامه‌های بسیار دقیقی طرح ریزی کرده است. او از سپاه شام می‌خواهد چند روزی صبر کنند، آری، او امیدوار است که اوضاع به نفع او تغییر کند.

۶۲.

قیس منتظر آمدن امام حسن(ع) است، زیرا در آخرین دیدار با امام حسن(ع) در ساباط قرار شد که وقتی نیروهای کمکی به امام ملحق شدند امام دستور حرکت بدهد. به راستی چرا امام حسن(ع) این قدر دیر کرده است، قیس می‌داند که او به زحمت فقط

چند روز خواهد توانست در مقابل لشکر بزرگ شام مقابله کند .
قیس بسیار نگران است، او نمی‌داند که در سباباط چه خبر است و علت دیر کردن لشکر
امام حسن(ع) چیست ؟

تیر بر قلب خورشید

امام حسن(ع) در سباباط (نزدیکی مدائن) اردوگاه خود را بر پا نموده است و منتظر است
تا دیگر نیروهای کمکی از راه برسند .
اگر یادت باشد برایت گفتم که معاویه از ماه‌ها قبل برای عده‌ای از مردم کوفه نامه نوشته
و به تک تک آنها وعده داده است که اگر امام حسن(ع) را به قتل برسانند دختر خود را
به عقد آنها در آورد و پول بسیار زیادی به آنها بدهد . ۶۳
این نامه‌ها به صورت مخفیانه در میان مردم کوفه پخش شده است، آری، امروز دیگر
دختر معاویه، عاشقان زیادی دارد !
همسفر خوبم !

اینجا سباباط است، ما هنوز تا میدان جنگ فاصله زیادی داریم ولی امام حسن(ع) در زیر
لباس خود، زره پوشیده است .
آیا می‌دانی چرا ؟
چون بعضی از یاران، جریان نامه‌های معاویه را به امام حسن(ع) خبر داده‌اند و جان امام
در خطر است .
اکنون وقت نماز شده است، همه سپاه کوفه در صف‌های نماز ایستاده‌اند، بیا من و تو هم
در صف اول نماز بایستیم .
امام حسن(ع) از خیمه فرماندهی بیرون می‌آید و همه جمعیت، پشت سر امام به خواندن
نماز مشغول می‌شوند .
این جا اردوگاه سپاه کوفه است، وقت نماز است و مناجات با خدا .

همه، مشغول خواندن نماز هستند که ناگهان . . .
 تیری به امام اصابت می کند، نمی دانم این تیر از کجا می آید، تیر از طرف خودی هاست،
 دشمن که کیلومترها با ما فاصله دارد .
 همه مات و مبهوت هستند، عجب ! یک نفر از داخل سپاه خودی به سوی امام تیراندازی
 کرده است .
 این اولین سوء قصد به جان امام است . ۶۴.
 من فدای مظلومیت تو !
 کسانی که برای یاریت آمده اند اکنون قصد جان تو را نموده اند .
 تاریخ، دو نماز را هیچ گاه از یاد نمی برد، یکی نماز امام حسین (ع) در کربلا و دیگر نماز
 امام حسن (ع) در ساباط .
 اگر امام حسین (ع) در روز عاشورا در میان دشمنان به نماز ایستاد چند تن از یارانش مثل
 پروانه، سینه سپر کردند و تیرهایی که از طرف دشمن می آمد به جان خریدند .
 امروز امام حسن (ع) در میان یاران خود نماز می خواند، اینجا که میدان جنگ نیست،
 اردوگاه نیروهای خودی است ؛ ولی در نماز به سویش تیراندازی می کنند .
 خدا را شکر که امام زره به تن دارد و برای همین آسیبی به او نمی رسد .
 هر شب، عده ای از اردوگاه، خارج می شوند و به سوی سپاه معاویه می روند تا با او بیعت
 کنند .
 آری، روز به روز تعداد سپاه کوفه کم تر شده و بر تعداد لشکریان معاویه افزوده می شود .
 به راستی چند نفر به امام حسن (ع)، وفادار خواهند ماند و تا آخر کار، حاضر خواهند بود
 در راه او، جانفشانی کنند ؟

همه ما، آماده کشتن تو هستیم

اسب سواری به سوی ما می آید و سراغ امام حسن(ع) را می گیرد .
 مثل اینکه او نامه مهمی را از طرف معاویه برای امام حسن(ع) آورده است .
 بیا من و تو هم به خیمه فرماندهی برویم .
 او اکنون در حضور امام نشسته است، عجیب است او به جای یک نامه، دهها نامه با خود
 همراه دارد .

من تعجب می کنم، تا حالا چنین چیزی سابقه نداشته است .
 یکی از نامه ها به امضای معاویه است، امام آن را باز می کند و مشغول خواندن آن می شود .

معاویه در این نامه از امام خواسته است امر حکومت را به او واگذار کند . ۶۵.
 این چیز تازه ای نیست، ولی آنچه مهم است این است که معاویه در نامه خود اشاره به
 نامه هایی می کند که یاران امام حسن(ع) برای او نوشته اند .

اکنون، معاویه، همان نامه ها را برای امام حسن(ع) فرستاده است . ۶۶.
 امام، این نامه ها را باز می کند، آری، این دست خط بزرگان کوفه است : «ای معاویه ، هر
 چه سریع تر به سوی ما بیا ، ما به تو قول می دهیم که وقتی لشکر تو به نزدیکی ما رسید ما
 حسن بن علی را اسیر کرده و تحویل تو دهیم» . ۶۷.

در نامه دیگری نوشته شده است: «ای معاویه ، به سوی کوفه بیا که ما همه ، گوش به
 فرمان تو هستیم ، هر وقت تو دستور بدهی ما حسن بن علی را به قتل خواهیم رساند» . ۶۸.
 خدایا ! این نامه ها را چه کسانی نوشته اند ؟

این نامه ها را همان افرادی نوشته اند که الآن در اردوگاه امام حسن(ع) هستند .
 خدایا این چه غربت و مظلومیتی است که من می بینم !
 اشک در چشم امام حسن(ع) حلقه می زند، خدایا ! همین مردم با من بیعت کردند، من به
 امید یاری آنها از خانه و کاشانه ام بیرون آمده ام ؛ اما اکنون، این گونه در حق من نامردی
 می کنند .

خدایا! من با این مردم چه کنم، من می‌خواهم دین تو را از انحراف نجات دهم و این مردم قصد جان مرا دارند .
 همسفرم !
 این طور که معلوم است دختر معاویه عاشقان زیادی پیدا کرده است !
 آخر مگر دختر در کوفه پیدا نمی‌شود که این مردم این گونه عاشق این دختر شده‌اند .
 البته معلوم است که دختر زیاد است ؛ اما هیچ کدامشان، دختر معاویه نمی‌شوند، کسی که داماد معاویه بشود به گنج بزرگی رسیده است .
 کیسه‌های طلای سرخ، حکومت و ریاست و دختر معاویه، همه اینها را می‌توان با ریختن خون امام حسن(ع) بدست آورد .
 امان از دوستی و محبت دنیا !
 معاویه مردم زمانه خود را به خوبی می‌شناخت، می‌دانست که آنها عاشق پول و ریاست هستند .
 به راستی که محبت به دنیا، ریشه همه پلیدی‌ها و پستی هاست!
 بار خدایا! ما به تو پناه می‌بریم از این که دنیا را معشوق و محبوب خود قرار دهیم .

عشق یک میلیون درهم!

امام، نامه‌ها را تحویل می‌گیرد و آنها را در جایی مخفی می‌کند .
 او می‌داند که اگر این خبر در میان سپاه پخش شود و آبروی بزرگان کوفه برود، در لشکر آشوب به پا خواهد شد .
 امام در فکر است که با این مردم چه کند .
 نامه رسان دیگری از راه می‌رسد و خدمت امام می‌آید .
 او از طرف قیس آمده است، امام نامه را باز می‌کند و آن را می‌خواند .
 در نامه آمده است که عبید الله بن عباس، پسر عموی امام، فریب معاویه را خورده و به

خاطر یک میلیون درهم به لشکر معاویه پیوسته و با او بیعت کرده است. ۶۹. این خبر، برای امام بسیار سخت تمام می‌شود، چه کسی بهتر از پسر عموی امام که او هم فریب معاویه را خورده است . معاویه این بار با سگه‌های طلا به جنگ آمده است . امام با خود فکر می‌کند اگر او به جنگ معاویه برود، در همان شب اول بسیاری از این مردم به لشکر معاویه خواهند پیوست . چون معاویه همراه خود آن قدر پول آورده است که بتواند تمام سپاه کوفه را بخرد . وقتی که پسر عموی امام، به خاطر پول، امام را تنها بگذارد دیگر تکلیف بقیه مردم روشن است . ممکن است گروهی از شیعیان واقعی باقی بمانند ولی امام می‌داند که تعداد آنها بیش از پنج هزار نفر نخواهد بود، خوب، پنج هزار نفر در مقابل شصت هزار نفر چه کار می‌توانند بکنند ۷۰.

اگر جنگ شروع شود، معاویه، همه این شیعیان را به قتل خواهد رسانید و خاندان بنی هاشم را قتل عام خواهد کرد . معاویه می‌خواهد هیچ اثری از خاندان پیامبر باقی نماند . در این جنگ ممکن است معاویه هزاران نفر از یاران خود را از دست بدهد اما برای او کاری ندارد که یاران جدیدی برای خود درست کند . هر کس که پول را دوست داشته باشد می‌تواند در لشکر معاویه قرار گیرد، او با پول بیت المال می‌تواند هزاران نفر دیگر را به سوی خود جذب کند . اما برای این که یک نفر، پیرو مکتب شیعه باشد باید پول را دوست نداشته باشد، دلش از محبت دنیا خالی باشد تا بتواند تا آخر عمر، شیعه باقی بماند . درست است که الآن قیس و یاران باقی مانده او قسم خورده‌اند تا پای جان در راه امام حسن (ع) جانفشانی کنند .

اما اگر اینها کشته شوند دیگر نمی‌توان به آسانی، جایگزین آنها را پیدا کرد . باید سال‌ها بگذرد تا افرادی همچون اینان تربیت شوند، تربیت افرادی که از پول بگذرند بسیار سخت است .

خبری در سپاه کوفه به سرعت منتشر می‌شود : «قیس کشته شد» . این شایعه را هواداران معاویه در دهان مردم انداخته‌اند تا اگر کسی هم به فکر یاری کردن امام باشد روحیه خود را از دست بدهد . ۷۱. آری، معاویه برای شکست امام حسن(ع)، از شیوه جنگ روانی استفاده می‌کند و می‌خواهد از این راه روحیه سپاهیان امام را در هم بشکند .

ما زندگی را دوست داریم

اکنون، موقع اذان است و همه سپاهیان امام برای نماز جمع شده‌اند . امام تصمیم دارد تا از میزان آمادگی سپاهیان خود برای جنگ با خبر شود، به راستی آیا این مردم در مقابل معاویه جنگ خواهند نمود ؟

امام رو به آنان می‌کند و چنین می‌گوید : «ای مردم ، معاویه ما را به صلح و سازش فرا می‌خواند ، اگر شما آمادگی برای مرگ در راه خدا را دارید با شمشیرهای خود به جنگ او برویم و اگر زندگی دنیا را انتخاب می‌کنید خواسته او را قبول کنم» . ۷۲. سخن امام که به این جا می‌رسد، عده‌ای فریاد می‌زنند : «ما زندگی را دوست داریم، ما می‌خواهیم زنده بمانیم» . ۷۳.

آری، این فریاد، اوج مظلومیت امام حسن(ع) را نشان می‌دهد، مردمی که به اردوگاه امام آمده‌اند اهل جهاد نیستند، اینها عاشق زندگی دنیا هستند و از مرگ با عزت نیز می‌ترسند .

امام می‌داند که این مردم علاقه‌ای به جنگ ندارند، برای همین ادامه می‌دهد : «ای مردم ، من نمی‌دانم با شما چگونه رفتار کنم ، این نامه قیس است و به من خبر داده که بزرگان

شما همراه با فرمانده خود به سپاه معاویه پیوسته‌اند . ای مردم کوفه ، شما با من بیعت کردید و من به امید یاری شما از کوفه خارج شدم ، اما اکنون این گونه بی وفایی می کنید . بدانید که من دیگر از یاری کردن شما دل کنده‌ام و می خواهم امر حکومت را به معاویه واگذار کنم»
۷۴.

در این میان، عده‌ای از سپاهیان امام حسن(ع) به فکر فرو رفته‌اند، آرزوهای زیاد آنها بر باد رفته است .
چون وقتی که امام حسن(ع) خودش بخواهد با معاویه صلح کند دیگر معاویه حاضر نخواهد بود به کسی پول بدهد .
عده زیادی از این مردم، خواب‌های خوشی برای خود دیده بودند، آنها می خواستند که امام حسن(ع) را دستگیر کنند و یا به قتل برسانند و در عوض پول زیادی از معاویه بگیرند .

آنها خود را در کنار عروس شام می دیدند، در قصر معاویه، در حجله عروسی دختر معاویه !
اما با این تصمیم امام، همه چیز به هم خورد، معاویه عاشق چشم و ابروی کسی نیست که بخواهد دختر به او بدهد، معاویه برای حکومت خود می خواست این کارها را بکند ؛ اما وقتی که خود امام حسن(ع) می خواهد صلح کند دیگر همه قول و قرارهای قبلی به هم می خورد

مردم پیش خود می گویند : ما نباید بگذاریم این خبر به معاویه برسد که امام حسن(ع) می خواهد صلح کند .
ما باید همین الآن کار حسن بن علی را تمام کنیم، هر چه سریع تر، قبل از اینکه او نامه‌ای رسمی به معاویه بنویسد باید او را به قتل برسانیم .
اما چگونه ؟
خوب کاری ندارد، شعار خوارج را به زبان می آوریم .

در این میان یکی از عقب جمعیت فریاد می‌زند: «به خدا قسم، این مرد هم کافر شد». ۷۵. آری، چه بهانه خوبی، حسن بن علی کافر شده است، او می‌خواهد با معاویه صلح کند. ای مردم، مگر ما برای جنگ با معاویه از کوفه بیرون نیامده‌ایم، مگر ما نمی‌خواستیم معاویه را از بین ببریم؟ اکنون حسن بن علی می‌خواهد با او صلح کند، مردم! این کفر است. هر کس که با معاویه سازش کند، کافر است. آری، همان کسانی که به معاویه نامه نوشته بودند و مخفیانه با او بیعت کرده بودند اکنون این گونه سخن می‌گویند. هزاران نفر به سوی امام حمله می‌برند تا او را به قتل برسانند. مردم کوفه عجب مردمی هستند، یک زمان حضرت علی(ع) را مجبور کردند تا در صفین جنگ را متوقف کند و بعد از آن به او گفتند که به خاطر این که سخن ما را قبول کردی کافر شدی، اکنون هم، چون سخن صلح را از امام حسن(ع) می‌شنوند، قصد جان او را نموده‌اند.

این نامردان، خیمه امام را غارت می‌کنند و عبای آن حضرت را پاره کرده و می‌ربایند ۷۶.

عده‌ای از یاران باوفای امام به دور آن حضرت حلقه می‌زنند، امام از آنها می‌خواهد که دست به شمشیر نبرند، آری، امام نمی‌خواهد در میان مردم کوفه جنگ داخلی روی دهد.

امام حسن(ع) در حالی که عبایش را ربوده‌اند، در گوشه‌ای ایستاده است، و سپاهیان، قصد جان او را دارند ۷۷.

شاید باور نکنی تعداد یاران باوفای امام به بیست نفر هم نمی‌رسد! آری، فقط بیست نفر ۷۸!

این اوجِ مظلومیت است، بیش از چهل هزار نفر با امام حسن(ع) بیعت کرده بودند که جان خویش را فدایش کنند، اکنون از آن همه، فقط بیست نفر مانده‌اند. ۷۹. آری، اگر قیس و سربازانش اینجا بودند چه کسی جرأت می‌کرد قصد جان امام را بکند

اما افسوس که قیس کیلومترها از ما فاصله دارد، او اکنون در مَسْکِن (شمال بغداد) مقابل سپاه معاویه ایستاده است .
 غم در چهره امام نشسته است، بنی هاشم گرد او را گرفته‌اند، به راستی امام در این شرایط چه تصمیمی خواهد گرفت .
 امام اسبی را می‌طلبد و سوار بر آن می‌شود و همراه با عده‌ای از یاران خود اردوگاه سپاه را ترک می‌کند و به سوی شهر مدائن حرکت می‌کند .
 آری، این مردم دیگر لیاقت ندارند که رهبری همچون امام حسن (ع) داشته باشند .

در کمین خورشید نشسته‌ام

امام چون اوضاع اردوگاه را این گونه آشفته می‌بیند تصمیم می‌گیرد تا به سوی مدائن حرکت کند .
 اما بدخواهان از تصمیم امام با خبر می‌شوند و برای همین چند نفر از آنها زودتر اردوگاه را ترک می‌کنند و در بین راه کمین می‌کنند .
 امام به سوی مدائن می‌رود، هیچ کس نمی‌داند که چه خطری جان امام را تهدید می‌کند .
 در بین راه، جَرّاح کمین کرده است و منتظر است تا به امام حسن (ع) حمله کند .
 نگاه کن !
 او از مخفی‌گاه خود بیرون می‌آید !
 خدای من ! در دست او خنجر برهنه‌ای است و با آن خنجر به سوی امام حمله می‌کند .
 او فریاد می‌زند : «ای حسن ! تو مشرک شده‌ای، همانگونه که پدرت مشرک شد» . ۸۱
 چند نفر از یاران امام به سوی امام می‌دوند ؛ اما او خنجر را به پای امام می‌زند، زخمی عمیق در ران او ایجاد می‌شود .

خون از بدن امام فوران می‌کند و امام بیهوش، از اسب بر روی زمین می‌افتد .
 یاران امام، جراح را به قتل می‌رسانند ؛ خون از پای امام جاری است، متأسفانه خونریزی
 امام بسیار شدید است، من خیلی نگران هستم، خدایا ! جان امام در خطر است . ۸۲
 یاران، زخم امام را محکم می‌بندند، و بعد از مدتی او به هوش می‌آید .
 اکنون، جوانان بنی هاشم، امام را بر روی تخته چوبی می‌خوابانند و آن حضرت را به
 سوی شهر مدائن می‌برند . ۸۳

چرا یاران خود را رها کرده‌ای؟

ما در نزدیکی شهر مدائن هستیم، چهره امام حسن (ع) از شدت خونریزی، زرد شده است .
 همه نگران هستند، اگر آن نامرد، خنجرش را مسموم کرده باشد خطر بزرگی، جان امام
 را تهدید می‌کند .
 وارد شهر می‌شویم، امیر شهر مدائن، سعد بن مسعود با خبر می‌شود و به استقبال ما می‌آید .
 آری، حضرت علی (ع)، سعد بن مسعود را به عنوان امیر مدائن انتخاب نموده بود و امام
 حسن (ع) هم او را در همان مقام، باقی گذاشته است .
 امیر مدائن تا امام را به این حالت می‌بیند دستور می‌دهد که بهترین پزشک شهر را با خبر
 کنند .
 او امام را به خانه خود می‌برد و امام در آنجا بستری می‌شود .
 نگاه کن، پزشک وارد اتاق می‌شود و زخم امام را مورد بررسی قرار می‌دهد، خدا را
 شکر که خنجر مسموم نبوده است .
 او به امام می‌گوید که استراحت کند و برای زخم امام، دستور تهیه داروی مخصوصی را
 می‌دهد . ۸۴

امام به یاد بی وفایی مردم کوفه می افتد و چنین می گوید: «من می دانستم که در شما مردم هیچ خیری نیست، شما دیروز پدرم را کشتید و امروز با من چنین کردید». ۸۵. سپاه امام در هم ریخته شده است، عده زیادی به معاویه ملحق شده اند، عده کمی هم که به امام وفا دار مانده اند با شنیدن خبر مجروح شدن امام، روحیه خود را از دست می دهند

گزارش هایی که از اطراف می رسد نشان دهنده این است که عده زیادی از مردم به سپاه معاویه ملحق شده اند و عده ای هم در پی فرصت هستند تا امام را اسیر نموده و تحویل معاویه بدهند

آری، امروز مرز دوست و دشمن به هم ریخته است، اگر امام حسن (ع) صلح نکند به دست یاران خود ترور خواهد شد

نگاه کن زید بن وهب به دیدار امام می رود بیا همراه او برویم

زید بن وهب حضور امام سلام می کند و می گوید: «این چه حالی است که من می بینم، شما در بستر بیماری قرار گرفته اید و مردم متحیر هستند که چه کنند؟»

امام نگاهی به او می کند و می فرماید: «تو از کدام مردم سخن می گویی؟ به خدا قسم! معاویه برای من بهتر از این مردم است، اینان خیال می کنند که شیعه من هستند؛ اما برای کشتن من نقشه ها دارند، اگر من با معاویه صلح کنم بهتر است از این که به دست سپاهیان خود کشته شوم»

زید بن وهب می گوید: «ای پسر رسول خدا، آیا یاران خود را به حال خود رها می کنید؟»

امام در پاسخ می گوید: «می گویی چه کنم؟ از یادم نمی رود آن روزی که نزد پدرم حضرت علی (ع) نشسته بودم، او به من نگاهی کرد و فرمود: "ای حسن، روزی می آید که من شهید شده باشم و تو گرفتار بنی امیه شوی، آن روز آنها پول زیادی را در میان مردم تقسیم کنند و مردم را از دین خدا منحرف کنند"». ۸۶.

آیا می‌خواهی به ثروت و ریاست برسی؟

آن جوان کیست که دارد با امیر مدائن سخن می‌گوید ؟
 نگران نباش ! او آشناست، پسر برادر امیر مدائن است .
 او نزد عموی خود می‌رود و می‌گوید :
 - ای عمو، آیا نمی‌خواهی به ثروت و ریاست برسی ؟
 - منظور تو چیست ؟

- اگر ما امام حسن (ع) را اسیر کنیم و تحویل معاویه بدهیم، او حکومت عراق را به ما خواهد داد .

- خدا تو را بگشدد، این چه حرفی است که تو می‌زنی، مگر نمی‌دانی که من نمک پرورده این خاندان هستم، حضرت علی (ع) مرا امیر این شهر کرد و به من بزرگی و آبرو داد، چگونه من فرزند او را تحویل معاویه بدهم .
 ۸۷. همسفر خوبم !

حتما دوست داری من نام این نا مرد را برای شما بگویم، راستش را بخواهی من اول می‌خواستم از ذکر نام او خودداری کنم ؛ اما بعد با خود گفتم درست نیست، من باید تمام حوادث را بدون کم و زیاد برای شما که دوستِ خوب من هستید بگویم .
 آری، این شخصی که برای رسیدن به ریاست، پیشنهاد اسیری امام حسن (ع) را به امیر مدائن می‌دهد کسی نیست جز مختار ثقفی !
 همان کسی که بعد از حادثه عاشورا، قیام می‌کند و انتقام خون شهدای کربلا را می‌گیرد .

حتما تعجب می‌کنی، شاید هم باور نکنی، آخر چطور چنین چیزی ممکن است !
 راستش را بخواهی من هم، اول باور نمی‌کردم ؛ اما این نشانه اوج مظلومیت امام حسن (ع) است .

در قصر مدائن، تنها مانده‌ام

ما در شهر مدائن هستیم، حتما نام ایوان مدائن یا طاق کسری را شنیده‌ای؟
 گوش کن!

دو نفر از یاران واقعی امام دارند با هم سخن می‌گویند:

– می‌بینید که چگونه جان امام در خطر است، ما باید فکری بکنیم.

– می‌گویی چه کنیم؟

– باید با امام، سخن بگوییم و از ایشان بخواهیم به قصر کسری (ایوان مدائن) بروند.

– من فکر نمی‌کنم که امام قبول کند، آخر امام حسن(ع) و قصر نشینی!

– چاره‌ای نیست، جان امام در خطر است، هر لحظه ممکن است عده‌ای به امام حمله کنند.

امیر مدائن هم با این پیشنهاد موافق است، برای اینکه امنیت قصر، خیلی بهتر از اینجا است.

سرانجام قرار می‌شود تا این موضوع با امام حسن(ع) مطرح شود، خود امیر مدائن به نزد امام می‌رود و با او سخن می‌گوید.

نگاه کن!

امیر مدائن با خوشحالی به سوی ما می‌آید، مثل اینکه امام با پیشنهاد او موافقت کرده است.

امام همراه با تعداد کمی از یاران خود به سوی قصر کسری می‌رود. ۸۸.

بیا من و تو هم همراه آنها برویم.

آری، امام با این که از زندگی کردن در قصر راضی نیست؛ اما به دلیل بی‌وفایی سپاهیان، مجبور است مدتی در این قصر بماند.

آری، اینجا قصر تنهایی امام است، امروز در مدائن فقط بیست نفر به امام وفادار مانده‌اند.

اکنون، امام این پیام را برای مردم می‌فرستد: «ای مردم! به خدا قسم، معاویه به وعده‌هایی که به شما در مقابل کشتن من داده است وفا نخواهد نمود». ۸۹. آری، معاویه تلاش می‌کند تا امام حسن(ع) به وسیله یاران خودش کشته شود.

کاش دیگر روی شما را نبینم!

خبرهایی از گوشه و کنار می‌رسد، آری، اکنون اهل کوفه به صورت علنی به بدگویی از امام حسن(ع) مشغول هستند، کار به جایی رسیده است که مردم هر جا که می‌نشینند سخن از کافر شدن امام حسن(ع) به میان می‌آورند. آیا با این مردم، دیگر می‌توان به جنگ معاویه رفت. کافی است که امام حسن(ع) در جمع این مردم حضور پیدا کند، آن وقت همین‌ها او را به شهادت خواهند رساند. امام حسن(ع) در مدائن نیز گرفتار کسانی شده است که برای ریختن خون او لحظه شماری می‌کنند و حتی ریختن خون امام را حلال می‌دانند. ۹۰. امام مدّت زیادی فکر می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که امروز تنها راهی که می‌توان از آن طریق اسلام را از خطر نابودی نجات داد صلح کردن با معاویه است. ۹۱. آری، پیش از هر بهاری باید زمستانی را تجربه کرد؛ تا سکوت حاکم نشود فریاد چه مفهومی دارد؟

امام، بزرگان سپاه را به نزد خود فرا می‌خواند و به آنان می‌گوید: «با شما چه بگویم و چه کنم؟ آیا از بی‌وفایی شما سخن گویم و یا ستم‌هایی که نموده‌اید را شرح دهم. یادتان هست که چگونه پدر مرا تنها گذاشتید و آن روزی که به یاری شما محتاج بود گروه گروه به دشمن او پیوستید؟ چقدر پدر مرا غصّه دادید تا آنجا که آرزو کرد دیگر شما را نبیند و خداوند او را به جوار رحمت خود برد. آیا یادتان هست آن روزی که به

نزد من آمدید و اصرار داشتید که من رهبری شما را قبول کنم؟ آن روز، شما به من وعده یاری دادید و من سخن شما را قبول کردم و به شما اعتماد کردم و از خانه خود بیرون آمدم. خدا خودش می‌داند که قصد داشتم دین اسلام را نجات بدهم، اما شما با من چه کردید!

امیدوارم که دیگر روی شما را نبینم» ۹۲.

همه سرها پایین افتاده است، چه ننگی برای آنها بدتر از این که فرزند پیامبر آنها آرزو می‌کند که دیگر آنها را نبیند.

بعضی از کسانی که اکنون نزد امام حسن(ع) نشسته‌اند همان کسانی هستند که به معاویه نامه نوشته‌اند و آمادگی خود را برای قتل امام حسن(ع) اعلام کرده‌اند.

حماسه‌ای بزرگ اما ناشناخته

امام در قصر کسری نشسته است و می‌خواهد برای زنده ماندن اسلام، تصمیم مهمی بگیرد.

او می‌خواهد جنگ با معاویه را متوقف کند و با او صلح کند.

خیلی‌ها از من سؤال کرده‌اند که چرا امام حسن(ع) راه سرخ شهادت را انتخاب نکرد، مگر امام حسین(ع) در کربلا فقط با هفتاد و دو نفر در مقابل دشمن تا پای جان، مقاومت نکرد پس چرا امام حسن(ع)، با معاویه صلح کرد. یزید نامه‌ای به امیر کوفه نوشته و در آن نامه، دستور قتل امام حسین(ع) را داده بود.

آری در کربلا، دشمنان با شمشیر به جنگ آمدند؛ اما در مدائن، معاویه با نیرنگ و سیاست به میدان آمده است.

همسفر خوبم!

امروز معاویه می‌خواهد تا امام حسن(ع) به دست یاران خودش کشته شود و برای همین است که وعده عروس شام، سگه‌های طلا و وعده حکومت را به مردم داده است.

او می خواهد تا خود اهل کوفه، امام حسن و امام حسین (ع) را به قتل برسانند و بعد از آن، او به مرحله دوم نقشه خود پردازد او می خواهد پیراهن خونین امام حسن (ع) را بهانه ای برای قتل خود شیعیان قرار دهد . معاویه می خواهد به بهانه این که شیعیان، امام حسن و امام حسین (ع) را به قتل رسانده اند تمام شیعیان را نابود کند . آیا شما می توانید مرحله سوم نقشه معاویه را حدس بزنید ؟ معاویه که می خواهد بعد از نابودی شیعیان، اسلام را نابود کند ؛ تنها مانع بر سر راه معاویه، مکتب شیعه است، وقتی همه شیعیان نابود شده باشند بقیه مردم هم که او را به عنوان خلیفه رسول خدا قبول دارند . آری غیر از شیعیان، دیگر همه مردم، اطاعت از امیر را بر خود واجب می دانند، اعتقاد آنها بر این است که اگر امیر، اهل فسق و فجور هم باشد نباید برای براندازی حکومتش اقدامی کرد .

معاویه می داند اگر امروز بتواند شیعیان را نابود کند دیگر هیچ کس با برنامه های او مخالفت نخواهد کرد و او به راحتی خواهد توانست اسلام و نام پیامبر را از بین ببرد . تا اینجا، نقشه به خوبی پیش رفته است، امام حسن (ع) در قصر مدائن، تنهای تنها مانده و یارانش آماده کشتن او هستند . معاویه خیال می کند به همین زودی ها خبر کشته شدن امام حسن (ع) به گوشش می رسد .

اما او خبر ندارد که در قصر مدائن حماسه ای در حال شکل گیری است ؛ حماسه صلح امام حسن (ع) ! حماسه ای که اسلام را از خطر نابودی نجات می دهد . حماسه ای که خیر و برکتش برای اسلام بهتر از تمام دنیا است . ۹۴. اما چگونه بگویم که این حماسه بزرگ همچون خود امام حسن (ع)، ناشناخته است .

چند نفر را می‌شناسی که از این حماسه سخن بگویند ؟
 بیا من و تو به قدر توانمان در معرفی هر چه بهتر و بیشتر این حماسه، قدمی برداریم، من
 با قلمم، و تو
 امروز امام حسن(ع) از حکومت و خلافت بر عراق و ایران و حجاز می‌گذرد تا اسلام
 زنده بماند .

او فرزند امیر المؤمنین است، همان امیرالمؤمنین که بعد از وفات پیامبر، مقابل چشمش
 همسرش را زدند و در خانه‌اش را آتش زدند ؛ اما برای حفظ اسلام صبر کرد .
 نگاه کن !

امام حسن(ع) دارد به معاویه در مورد صلح، نامه می‌نویسد .
 می‌خواهی این نامه را برایت بخوانم : «من می‌خواستم تا حق را زنده کنم و باطل را از
 میان بردارم و احکام قرآن و دستورات پیامبر را در جامعه جاری گردانم ، اما مردم با من
 هم عقیده و همراه نبودند ، برای همین آماده‌ام تا اگر شرایط مرا قبول کنی با تو صلح
 کنم» ۹۵.

امام نامه را مهر می‌کند و چند تن از یاران خود را به حضور می‌طلبد، یکی از آنها عبد
 الله بن حارث است ۹۶.
 نمی‌دانم آیا او را می‌شناسی ؟

او پسرِ خواهرِ معاویه است و از یاران نزدیک امام حسن(ع) می‌باشد .
 او می‌توانست به شام برود و در دستگاه حکومتی دایی خود (معاویه) به نان و نوایی برسد
 ؛ اما این کار را نکرد .
 او تشخیص داده که حق با امام حسن(ع) است و برای همین همراه امام حسن(ع) می‌باشد
 ۹۷.

اکنون امام حسن(ع) او را می‌طلبد .
 و از او می‌خواهد تا همراه سه نفر دیگر این نامه را برای معاویه ببرند و در مورد شرایط

صلح با او سخن بگویند .
 آنها به سوی اردوگاه معاویه حرکت می کنند و وارد خیمه معاویه می شوند .
 معاویه وقتی عبد الله بن حارث، پسر خواهر خود را می بیند خیلی خوشحال می شود .
 عبد الله بن حارث نامه امام را تحویل دایی خود (معاویه) می دهد .
 معاویه نامه را می خواند .
 نگاه کن !

معاویه بسیار خوشحال می شود، کسی تا به حال او را این قدر خوشحال ندیده است .
 عبد الله بن حارث با معاویه در مورد شرایط امام حسن (ع) سخن می گوید .
 آیا شما از اولین شرط امام حسن (ع) خبر دارید ؟
 شرط اول این است که همه شیعیان در امن و امان باشند .
 معاویه تا این سخن را می شنود می گوید : «من قسم خورده ام که اگر به قیس دسترسی پیدا کنم زبان و دست او را قطع کنم» .
 آری، قیس، همان فرمانده ای است که فریب پول های معاویه را نخورد، همان کسی که فقط با چهار هزار نفر، توانست مدتها سپاه معاویه را زمین گیر کند .
 همان قیس که وقتی معاویه او را یهودی خطاب کرد، او هم معاویه را بت پرست خطاب کرد .

معاویه همواره در جنگ صفن می گفت که مالک اشتر و قیس دو بازوی قوی علی هستند، مالک اشتر را که با سم شهید کرد و اکنون می خواهد قیس را هم شهید کند .
 معاویه می خواهد زبان و دست های این سردار شجاع را قطع کند .
 گوش کن، این معاویه است که سخن می گوید : «من قول می دهم که همه یاران امام حسن (ع) در امن و امان باشند مگر قیس، من باید او را مجازات کنم» .
 عبد الله بن حارث از جا بلند می شود و می خواهد خیمه را ترک کند، برای این که امام حسن (ع) تاکید زیادی کرده است که ما به شرطی صلح می کنیم که معاویه شرایط ما را

- قبول کند .
- معاویه پشیمان می شود و فریاد می زند : «صبر کن، باشد قبول می کنم، من به قیس امان می دهم» .
- آری، معاویه برای به دست آوردن این لحظه، میلیون ها سگه طلا خرج نموده و زحمت زیادی کشیده است، خوب نیست که به خاطر یک کینه ای که از قیس دارد همه چیز را به هم بزند .
- عبد الله بن حارث به معاویه می گوید : «امام حسن (ع) شرایط دیگری هم دارد که همه این ها باید مکتوب بشود» .
- معاویه دستور می دهد تا ورق سفیدی را بیاورند .
- نگاه کن !
- ورق سفید در دست معاویه است، او رو به پسر خواهر خود (عبد الله بن حارث) می کند و می گوید :
- بگو تا بنویسم .
- ای معاویه، شرایط صلح را باید ما بنویسیم .
- خوب، این کاغذ را بگیر و بنویس !
- نه، باید امام حسن (ع) این شرایط را بنویسد .
- معاویه تعجب می کند، به راستی باید چه کند ؟
- عبد الله بن حارث از معاویه می خواهد تا پایین این کاغذ سفید را مهر و امضا کند و تحویل او بدهد تا به نزد امام حسن (ع) ببرد و او شرایط خود را بنویسد .
- معاویه لحظه ای با خود فکر می کند، و سرانجام این پیشنهاد را قبول می کند .
- آری، او اکنون به فکر حکومت و ریاست طلبی است، او با خود فکر می کند وقتی که صلح نامه نوشته شود او فرمانروای همه دنیای اسلام خواهد بود، این همان چیزی بود که او مدتهاست آرزویش را داشته است .

او کاغذی را بر می‌دارد و آن را مهر و امضا می‌کند و تحویل عبد الله بن حارث می‌دهد
۹۹.

او از معاویه می‌خواهد چند نفر از بزرگان اهل شام به عنوان شاهد صلح‌نامه حاضر باشند
معاویه از عبد الله بن عامر (یکی از فرماندهان خود) و چند نفر از بزرگان سپاه خود
می‌خواهد تا به مدائن بروند. ۱۰۰

متن صلح‌نامه

امروز بیست و پنجم ماه ربیع الأول است ۱۰۱.
عبد الله بن حارث در حضور آن حضرت نشست است، او کاغذی را که به مهر و امضای
معاویه رسیده است تحویل امام می‌دهد .
آری، به راستی که عبد الله بن حارث، مأموریت خود را به خوبی انجام داده است .
امام مدّت زیادی در مورد شرایط صلح فکر نموده و شرایط مهمّی را برای این صلح در
نظر گرفته است .

اکنون، دستور می‌دهد تا متن صلح‌نامه را بنویسند ۱۰۲.
حتما می‌خواهی از شرایطی که امام حسن(ع) در این کاغذ مهم می‌نویسد با خبر شوی .
من در اینجا شش شرطی را که امام حسن(ع) در این صلح‌نامه نوشتند برای شما نقل
می‌کنم :

بسم الله الرحمن الرحيم
قرارداد صلح حسن بن علی با معاویه
حسن بن علی با معاویه صلح می‌کند به شرط اینکه :
۱ - معاویه در حکومت خود به کتاب خدا و سنت رسول خدا عمل نماید .
۲ - معاویه کسی را به عنوان ولیّ عهد خود انتخاب نکند و بعد از او ، امر حکومت با

حسن بن علی است و در صورتی که حسن بن علی نباشد این مقام به حسین بن علی می‌رسد .

۳ - معاویه حق ندارد که علی بن ابی طالب را در نماز و یا در غیر نماز لعن کند .

۴ - معاویه باید سالانه ، یک میلیون درهم از بیت المال کوفه را به حسن بن علی بدهد .

۵ - حسن بن علی، می‌تواند معاویه را "امیر مؤمنان" خطاب نکند .

۶ - مسلمانان در هر جای دنیای اسلام باید در آسایش و آرامش باشند و شیعیان باید از

هر گونه تهدیدی در امان باشند . ۱۰۳

همسفر خوبم !

اگر بار دیگر در متن صلح نامه، دقت کنی می‌بینی که امام به چه نکات مهمی اشاره کرده است .

در مورد شرط پنجم لازم است توضیحی بدهم : امام حسن(ع) با نوشتن این شرط در

واقع به تاریخ پیام مهمی می‌دهد و آن پیام این است که او معاویه را شایسته خلافت

نمی‌داند و برای همین هرگز او را امیر مؤمنان خطاب نمی‌کند .

آری امام حسن(ع) در این شرایط با معاویه بیعت می‌کند ؛ اما این بیعت نوعی سکوت و

کناره‌گیری مصلحت‌آمیز است .

آیا می‌دانی امام، بیت المال کوفه را برای چه می‌خواهد ؟

در جنگ صفّین، بیست و پنج هزار نفر از یاران حضرت علی(ع) شهید شدند، امام

می‌خواهد تا برای همسر و فرزندان این شهیدان، مقرری معین کند تا آنها بتوانند به زندگی

خود ادامه بدهند .

اکنون امام پایین صلح نامه را امضا و مهر می‌نماید و این گونه است که امام، حماسه صلح

را رقم می‌زند .

امروز، امام حکومت عراق را به معاویه واگذار کرد (حکومتی که بیش از پنج ماه و نیم

طول نکشید)

البته بعضی از شیعیان نمی‌توانند باور کنند که امام حسن (ع) با معاویه صلح کرده و برای همین بسیار ناراحت شده‌اند ۱۰۴.

اما ما باید تسلیم دستور امام خود باشیم، وقتی او دستور جنگ می‌دهد جنگ کنیم، وقتی دستور صلح می‌دهد صلح کنیم.

بذر صلحی را که امام، امروز می‌کارد نیاز به زمان دارد تا جوانه بزند و درخت تنومندی شود و بار دهد.

اگر یاران وفا داری داشتیم

اقامت امام در مدائن، چهل روز طول کشیده است و امروز او تصمیم می‌گیرد تا به سوی کوفه حرکت کند.

او نامه‌ای برای قیس و یارانش که در مَسْکِن (شمال بغداد) اردو زده‌اند می‌فرستد و از آنها می‌خواهد تا به سوی کوفه باز گردند ۱۰۵.

امام به سوی کوفه حرکت می‌کند و به مسجد کوفه می‌رود، مردم کوفه از او می‌خواهند تا برای آنان سخن بگویند.

مسجد پر از جمعیت است، امام به منبر می‌رود و چنین می‌گوید: «ای مردم! ما امیر شما و مهمان شما بودیم! ما خاندان پیامبر شما هستیم که خداوند ما را از هر گونه پلیدی پاک نموده است» ۱۰۶.

گوش کن! امام فقط این دو جمله را تکرار می‌کند.

صدای گریه مردم بلند می‌شود، کسی تا به حال، مسجد کوفه را این چنین ندیده است.

مردم منتظرند تا امام، سخن دیگری بگوید؛ اما آن حضرت فقط همان دو جمله را تکرار می‌کند.

آری امام این گونه دارد حرف دل خود را با مردم کوفه می‌گوید.

آری، شما با من بیعت کردید ولی آن لحظه که به یاری شما نیاز داشتم مرا تنها گذاشتید

ما از مدینه به شهر شما آمدیم ولی شما چگونه از ما پذیرایی کردید ؟ !
 از آن طرف، وقتی معاویه امضای امام حسن (ع) را پای صلح نامه می بیند بسیار خوشحال
 می شود و در سپاه شام، جشن و شادی بر پا می شود .
 معاویه با عده ای از سپاهیان خود به سوی کوفه حرکت می کند تا در آنجا مردم کوفه با
 او بیعت کنند

آری، او سالهاست که آرزوی تصرف کوفه را داشته است و اکنون به این شهر می رود .

معاویه در نزدیکی های شهر کوفه است، او دستور می دهد تا سپاه شام در نُخَیله (اردوگاه
 نظامی کوفه) اردو بزنند .
 نُخَیله همان اردوگاه بزرگ کوفه است که همیشه حضرت علی (ع) وقتی می خواست به
 جنگ برود در آنجا اردو می زد .
 طبق برنامه قبلی، با رسیدن معاویه به نُخَیله، امام حسن (ع) به آنجا می رود و با او بیعت
 می کند ۱۰۷.

آری، تاریخ تکرار می شود، یک زمان در مدینه، حضرت علی (ع) بعد از وفات پیامبر
 مجبور شد با ابوبکر بیعت کند و امروز هم امام حسن (ع) با معاویه بیعت می کند .
 بعد از بیعت امام حسن (ع)، به مردم کوفه هم خبر داده می شود تا در روز جمعه برای
 خواندن نماز به نخيله (اردوگاه نظامی کوفه) بروند ۱۰۸.
 روز جمعه فرا می رسد و سپاهیان شام و مردم کوفه، همه، برای خواندن نماز جمعه می آیند
 و امام حسن (ع) نیز در این جمع، حاضر است .
 نماز به امامت معاویه برگزار می شود، بعد از نماز، معاویه به امام حسن (ع) می گوید : «ای
 حسن بن علی! برخیز و به مردم اعلام کن که از حکومت کناره گیری کرده ای و رهبری
 مسلمانان را به من واگذار نموده ای» .

امام از جای بر می خیزد رو به مردم می کند و می فرماید: «ای مردم! معاویه گمان می کند چون من او را شایسته خلافت می دانستم با او صلح کرده ام، اما بدانید این خیال باطلی است. به خدا سوگند! اگر شما مرا یاری می کردید و تنهائیم نمی گذاشتید هرگز با او صلح نمی نمودم چرا که رهبری امت اسلامی، به فرموده پیامبر، از آن من است، اما من برای صلاح مسلمانان، از حق خود، گذشتم» ۱۰۹.

معاویه به خیال خودش می خواست تا پیروزی خود را به رخ امام حسن (ع) بکشد؛ اما سخنان امام، حقایق را روشن ساخت.

آری، امام حسن (ع) به مردم فهماند که درست است امروز معاویه به حکومت رسیده است ولی او خلیفه و رهبر مسلمانان نیست.

شمشیرها و نیزه ها را به مسجد بیاورید

بعد از چند روز، معاویه به داخل شهر کوفه می آید تا در مسجد کوفه مراسم بیعت برگزار شود.

قرار بر این شده است که همه مردم به مسجد بیایند و با او بیعت کنند.

معاویه همراه با اطرافیان خود به سوی کوفه حرکت می کند.

نگاه کن!

آن مرد کیست که جلوتر از معاویه راه می رود و پرچم او را به دوش گرفته است.

او حیب بن حمار است، من او را می شناسم او یکی از یاران حضرت علی (ع) بوده است.

چرا اکنون پرچم دار معاویه شده است؟ مثل اینکه معاویه او را با پول خریده است.

همسفر خوبم!

خیلی دلم می خواهد برای تو خاطره ای را نقل کنم.

یک روز حضرت علی (ع) در مسجد کوفه، بالای منبر بود و مردم به سخنان او گوش می دادند.

ناگهان، آن حضرت به یکی از درهای مسجد (باب الفیل) اشاره کرد و فرمود: «روزی فرا می‌رسد که معاویه از این در، وارد این مسجد می‌شود در حالی که حبیب بن حمار پرچم او را به دوش گرفته است» .

حبیب بن حمار از پایین منبر گفت: «یا علی! من از شیعیان و یاوران شما هستم، آخر چگونه ممکن است که پرچم دار معاویه بشوم» ۱۱۰.

آری، حبیب بن حمار آن روز تعجب می‌کرد؛ اما امروز که معاویه به او پول زیادی داده است پرچم معاویه را بر دوش می‌کشد ۱۱۱.

معاویه از همان دری که حضرت علی(ع) پیش بینی کرده است، وارد مسجد کوفه می‌شود .

نگاه کن، امام حسن(ع) به مسجد آمده است، معاویه از امام حسن(ع) می‌خواهد تا برخیزد و از مردم بخواهد تا با او بیعت کنند .

امام حسن(ع) از جای بر می‌خیزد و چنین می‌گوید: «ای مردم! اگر شما در سرتاسر زمین بگردید غیر از من و برادرم کسی را پیدا نمی‌کنید که جدّ او پیامبر باشد. آگاه باشید که خلافت و رهبری مسلمانان حقّ من بود و معاویه برای رسیدن به آن به جنگ من آمد و من صلاح امت را در صلح با او یافتم، اکنون بدانید که من با او بیعت کرده‌ام» ۱۱۲.

آیا عمرو عاص را می‌شناسی؟

همان کسی که برای معاویه نقشه‌های زیرکانه می‌ریخت، همان کسی که در جنگ صفّین دستور داد تا قرآن را بر سر نیزه‌ها بکنند .

اکنون او بر می‌خیزد و چنین می‌گوید: «ای مردم عراق! ما و شما همه، مسلمان هستیم؛ اما میان ما اختلاف افتاد و شما در حقّ ما ظلم زیادی نمودید و امروز وقت آن رسیده است که گذشته را جبران کنید و با معاویه بیعت کنید» ۱۱۳.

مردم با معاویه بیعت می‌کنند، ابتدا بزرگان قبیله‌ها و بعد ریش سفیدان پیش قدم می‌شوند .

- آنجا را نگاه کن !
- قیس کنار امام حسن (ع) ایستاده است، همان فرمانده شجاعی که با چهار هزار نفر پیمان بسته بودند که تا پای جان در راه امام خود شمشیر بزنند .
- اشک در چشمان او حلقه زده است، او باور نمی کرد که چنین روزی را ببیند .
- آری، اگر مردم کوفه بی وفایی نمی کردند، اگر فریب وعده های معاویه را نمی خوردند، هیچ وقت کار به اینجا نمی رسید .
- او با خود فکر می کند که آیا من هم باید با معاویه بیعت کنم ؟
- قیس در حالی که اشک در چشمش حلقه زده است رو به امام حسن (ع) می کند و می گوید :
- ای پسر رسول خدا، آیا اجازه می دهی که با معاویه بیعت کنم .
- آری .
- ولی من یک قسم مهم خورده ام ۱۱۴ .
- چه قسمی ؟
- آن روز که معاویه برای من سگه های طلا فرستاد، می خواست من از شما جدا شوم من قسم خوردم که با معاویه روبرو نشوم مگر اینکه بین من و او شمشیر و نیزه باشد .
- امام حسن (ع) با خود فکر می کند اگر همه یاران من مانند قیس این گونه باوفا بودند کار به اینجا کشیده نمی شد .
- به معاویه خبر می دهند که قیس چنین قسمی خورده است، او خنده ای می کند و می گوید :
- «مگر قیس قسم نخورده است که مرا ملاقات نکند مگر اینکه بین من و او شمشیر و نیزه ها باشد، اکنون، چند شمشیر و نیزه در مقابل من قرار دهید تا قسم قیس درست باشد» .
- اطرافیان معاویه نیزه و شمشیرهایی را مقابل معاویه می گذارند و قیس به نزد معاویه می رود و با او بیعت می کند ۱۱۵ .

در اوج مردانگی

اکنون همه مردم با معاویه بیعت کرده‌اند، او سرمست پیروزی ظاهری خود می‌باشد برای همین به بالای منبر می‌رود و با غرور خاصی این چنین می‌گوید: «ای مردم کوفه! به خدا قسم من با شما به جنگ نپرداختم تا شما نماز بخوانید و روزه بگیرید. جنگ من با شما برای این بود که می‌خواستم امیر شما گردم، اکنون خداوند مرا به آرزویم رساند. در صلح نامه‌ای که من با حسن بن علی امضا کردم، شرایطی ذکر شده است و من هم آنها را امضا و مهر کرده‌ام اما بدانید که من همه آن شرایط را زیر پا می‌نهم و به هیچ یک از آنها عمل نخواهم نمود» ۱۱۶.

ناگهان، مردم کوفه عصبانی می‌شوند، از هر گوشه مسجد سر و صدا بلند می‌شود، آشوبی بر پا می‌شود.

ترس بر دل معاویه می‌نشیند، به راستی معاویه چه اشتباه بزرگی کرد که چنین حرفی را زد، او اکنون پشیمان است و نمی‌داند چه کند ۱۱۷.

مُسیب یکی از یاران امام حسن (ع) است، او از جای خود بر می‌خیزد و به نزد امام حسن (ع) می‌آید و می‌گوید:

– جانم به فدایت، چرا شما با معاویه بیعت کردید و ما را امر به بیعت با او نمودید؟ در حالی که شما نیروهای زیادی داشتید و می‌توانستید با او جنگ کنید.

– الآن می‌خواهی چه بگویی؟

– من می‌گویم که بیعت خود را با معاویه بشکنید و همین الآن دستور جنگ بدهید برای این که معاویه، به شرایطی که در صلح نامه آمده است عمل نخواهد نمود.

– ای مُسیب، آیا درست است که ما به پیمان خود وفا نکنیم؟ ما با معاویه بیعت کرده‌ایم و هیچگاه پیمان خود را نمی‌شکنیم، اگر ما می‌خواستیم از راه نیرنگ و فریب وارد شویم، هرگز دشمنان بر ما پیروز نمی‌شدند ۱۱۸.

آری، کافی بود؛ امام از این فرصت استفاده کند و به مردم اجازه قیام را بدهد و آن وقت، همین مردم، در همین مجلس، کار معاویه را تمام می‌کردند. درست است که معاویه فاسق است؛ اما در مرام امام حسن(ع)، نامردی وجود ندارد. اگر امام دستور حمله به معاویه را می‌داد تاریخ به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد؛ اما همه اینها به قیمت یک نامردی بود.

در این معامله مهم، امام حسن(ع) مردانگی را انتخاب کرد و همین، رمز بقای نام اوست.

برای همین است که هر کس با مکتب شیعه آشنا می‌شود شیفته‌اش می‌شود. امام حسن(ع) را نگاه کن!

چه استوار بر قلّه مردانگی ایستاده و به همه تاریخ، درس مروّت و جوانمردی می‌دهد.

کاش پیش از این مرده بودی!

هنوز مسجد پر از هیاهو و آشوب است، ترس، تمام وجود معاویه را فرا گرفته است. آیا حُجْرَبْنِ عَدَى را می‌شناسی؟

او یکی از بهترین یاران حضرت علی(ع) می‌باشد. ۱۱۹.

او از جای خود بلند می‌شود و به سوی امام حسن(ع) می‌آید.

از ظاهر او معلوم است که بسیار ناراحت است، او با امام سخن می‌گوید.

من نمی‌دانم سخن او را برای شما نقل کنم یا نه؟

اما بگذار تا آنچه را می‌شنوم برای تو بگویم، آری تو باید با غربت و مظلومیت امام حسن(ع) بیش از این آشنا شوی.

او به امام حسن(ع) می‌گوید: «کاش، پیش از این مرده بودی و ما هم، همه، مرده بودیم و چنین روزی را نمی‌دیدیم، بین که چگونه ما شکست خورده‌ایم و اهل شام پیروز شدند»

۱۲۰.

این سخن بر امام بسیار گران می‌آید، آخر حُجْر یکی از بهترین شیعیان می‌باشد، سخن او آن هم در حضور معاویه، دل امام را به درد می‌آورد . نگاه کن، امام از جای خود بر می‌خیزد و از مسجد بیرون می‌رود. ۱۲۱. آری، سخن معاویه این قدر امام را ناراحت نکرد که سخن این دوست! با خارج شدن امام از مسجد، مردم هم، کم کم به خانه‌های خود می‌روند . اکنون، حُجْر در خانه خود نشسته است و در فکر است که چرا آن سخن را به امام حسن (ع) گفته است، او با خود می‌گوید: «آخر مگر او امام من نیست، مگر من نباید تسلیم او باشم، چرا من چنین سخنی را در حضور معاویه به امام خود گفتم، چرا او را دشمن شاد نمودم ؟» . او نمی‌داند چه کند، خیلی دلش می‌خواهد که به دیدار امام حسن (ع) برود اما خجالت می‌کشد . ناگهان در خانه به صدا در می‌آید، امام حسن (ع) کسی را فرستاده تا از حُجْر دعوت کند که به خانه او بیاید . حُجْر خیلی خوشحال می‌شود و با عجله به سوی خانه امام حسن (ع) می‌رود . او وارد خانه امام می‌شود تا نگاهش به آن حضرت می‌خورد شروع به گریه کردن می‌کند . امام نگاهی به او می‌کند و می‌گوید: «ای حُجْر، من با معاویه صلح کردم تا شیعیان باقی بمانند، اگر من این کار را نمی‌کردم معاویه، همه شیعیان را می‌کشت». ۱۲۲. در این میان که امام حسن (ع) با حُجْر سخن می‌گوید یکی از یاران ایشان به نام سفیان وارد می‌شود . نمی‌دانم آیا تا به حال نام او را شنیده‌ای ؟ او یکی از بهترین یاران امام حسن (ع) می‌باشد، او گل سرسبد همه شیعیان زمان خود است . ۱۲۳.

سفیان تا نگاهش به امام می خورد چنین می گوید: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مُدَلِّ الْمُؤْمِنِينَ: سلام بر تو ای کسی که مؤمنان را ذلیل و خوار نمودی» .
همسفر خوبم !

آن روز که امام حسن (ع) قصد جنگ داشت مردم گروه گروه به معاویه می پیوستند و او را تنها می گذاشتند، امروز هم که او صلح کرده است بهترین یارانش با او این گونه سخن می گویند .

حتما می خواهی بدانی که امام حسن (ع) در جواب سفیان چه می گوید .
امام جواب سلام او را می دهد و از او می خواهد تا بنشیند و به سخنان او گوش بدهد .
امام برای او سوره قدر را می خواند .
(اَنَا انزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَ مَا اَدْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ)
ای سفیان، بدان که شب قدر بهتر از هزار ماه حکومت بنی امیه است . ۱۲۴
امام می خواهد به او بفهماند که نگاه به حکومت ظاهری معاویه نکن، درست است که او اکنون بر تمام کشورهای اسلامی حکومت دارد ؛ اما حکومت واقعی از آن امام است .
آری شب قدر که فرا می رسد فرشتگان بر من نازل می شوند و پرونده سرنوشت همه مخلوقات را به نزد من می آورند، حکومت حقیقی در شب قدر است .

هر کس مرا می شناسد که می شناسد

معاویه برای شهرهای مختلف، حاکم معین می کند و اکنون تصمیم دارد تا به شام برگردد .

او قبل از سفر خود دستور می دهد تا همه مردم کوفه به مسجد بیایند .
مسجد کوفه پر از جمعیت است، اکنون او می خواهد برای مردم سخنرانی کند برای همین بالای منبر می رود و می گوید : «ای مردم ! همانا حسن بن علی خود را شایسته رهبری مسلمانان نمی دانست و برای همین امر رهبری و خلافت را به من واگذار کرد زیرا مرا

شایسته این مقام می دانست» ۱۲۵.

آری، معاویه می داند که صلح امام حسن (ع) یک نوع کناره گیری محسوب می شود و او می خواهد هر طور شده یک تأیید از آن حضرت برای حکومت خود بگیرد .

اما او نمی داند که امام حسن (ع)، هیچ گاه نخواهد گذاشت او به این هدف خود برسد . تا سخن معاویه به اینجا می رسد امام حسن (ع) از جای خود بلند می شود و چنین می گوید :

«ای مردم ! شما می دانید که من فرزند رسول خدا هستم ، من از پیامبر هستم و پیامبر از من است . آیا آیه تطهیر را فراموش کرده اید؟ آن روزی که پیامبر ، من ، پدر و مادر و برادرم را در زیر عباى خود جمع کرد و رو به آسمان کرد و فرمود : "خدایا ! اینان ، خاندان من هستند از تو می خواهم هر گونه پلیدی را از ایشان دور گردانی" و این گونه بود که خدا این آیه را را نازل کرد : «و خداوند می خواهد شما خاندان را از هر پلیدی پاک کند»

سخن امام حسن (ع) ادامه پیدا می کرد: «امروز ، چه شده است که معاویه خیال می کند من او را شایسته خلافت دانسته و خود را سزاوار این مقام نمی دانم؟ ای مردم ، معاویه ، دروغ می گوید ، خاندان پیامبر به حکم قرآن ، شایستگی خلافت و رهبری مسلمانان را دارند .

اما بعد از وفات پیامبر ، مسلمانان همواره به خاندان پیامبرشان ظلم و ستم نموده اند . امت اسلام با چشم خود دیدند که پیامبر در روز غدیر خم ، پدر مرا به عنوان جانشین خود معین نمود اما از پدر من روی گردانیدند و با دیگری بیعت نمودند» . ۱۲۶.

معاویه از این که امام حسن (ع) این گونه دارد حقایق را برای مردم بیان می کند به وحشت می افتد

آری، امروز در پای منبر، بزرگان شام نشسته اند، اهل شام تاکنون چنین سخنانی را نشنیده اند، دیگر صلاح نیست که اهل شام حقایق را بشنوند .

اهل شام خیال می کنند که حضرت علی (ع) نماز هم نمی خوانده ؛ اما امروز می شنوند که حضرت علی (ع) و امام حسن (ع) به حکم قرآن معصوم هستند و خدا آنها را از هر گناه

و معصیتی پاک نموده است .
 معاویه آشفته است، چه کند؟ باید هر طوری هست سخن امام حسن (ع) را قطع کند، چه بگوید، او چه فضیلتی برای خود یا پدرش دارد که بگوید؟
 او چاره‌ای نمی‌بیند جز اینکه زبان به فحش و ناسزا باز کند، زبانم لال، او بالای منبر به حضرت علی (ع) جسارت می‌کند، هر چه دلش می‌خواهد و می‌تواند ناسزا می‌گوید. ۱۲۷.
 در این میان امام حسین (ع) از جا بر می‌خیزد تا جواب معاویه را بدهد، امام حسن (ع) به او اشاره می‌کند که بنشیند. ۱۲۸.
 معاویه آنقدر با صدای بلند ناسزا می‌گوید که دیگر خسته می‌شود، اکنون نوبت آن است که امام حسن (ع) جواب بدهد: «ای کسی که حضرت علی (ع) را به بدی یاد کردی، بدان که من حسن هستم و تو معاویه، پدر من علی است و پدر تو ابو سفیان! مادر من فاطمه دختر پیامبر است و مادر تو هند جگر خوار! جد من محمد است و جد تو حرب! خدایا! تو آن کسی را لعنت کن که حسب و نسبش از دیگری پست تر است.» ۱۲۹.
 ناگهان صدای «آمین» در فضای مسجد می‌پیچد .
 سکوت بار دیگر مجلس را فرا می‌گیرد، معاویه سر خود را پایین انداخته است .
 سپاهیان شام که اکنون، اینجا نشسته‌اند بسیار مشتاق هستند که امام حسن (ع) به سخن خود ادامه بدهد .
 بار دیگر صدای امام در فضای مسجد می‌پیچد: «هر کس که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر کس که مرا نمی‌شناسد، بداند: من حسن، پسر رسول خدا هستم. من پسر آن کسی هستم که به پیامبری مبعوث شد و فرشتگان آسمان بر او درود می‌فرستند. من فرزند آن کسی هستم که دعایش مستجاب بود و شب معراج به آسمان‌ها سفر کرد. من فرزند مگه و منایم. من فرزند رکن و مقامم. من فرزند مشعر و عرفاتم. من کسی هستم که حقم را غصب کردند .
 من سید جوانان اهل بهشتم» ۱۳۰.

خواننده خوبم! این مجلس، اولین ثمره صلح امام حسن (ع) است، بین که چگونه بزرگان
 شام به فکر فرو رفته‌اند .
 آری، تبلیغات معاویه، کاری با آنها کرده بود که آنها امام حسن (ع) را به عنوان شخص
 کافر و گنهکار می‌شناختند؛ اما امروز واقعیت برای آنها آشکار شد، همه اینها به برکت
 حماسه صلح است .

به سوی مدینه می‌رویم

معاویه یکی از نیروهای خود را به عنوان امیر کوفه معین می‌کند و خودش به سوی شام
 حرکت می‌کند . ۱۳۱.
 اکنون، امام حسن (ع) تصمیم می‌گیرد تا به مدینه بر گردد، همه مردم با خبر می‌شوند و
 برای خداحافظی با امام می‌آیند .
 قافله خاندان بنی هاشم آماده حرکت است، امام حسین (ع)، عباس، زینب، و... آماده
 سفر شده‌اند .
 - آری، شما قدر خاندان پیامبر خود را ندانستید و ما برای همیشه از این شهر می‌رویم .
 امام دستور حرکت را می‌دهد و کاروان به سوی مدینه حرکت می‌کند .
 صدای زنگ شترها با صدای گریه زنان و مردان کوفه در هم می‌آمیزد . ۱۳۲.
 همه با خود فکر می‌کنند که آیا ما بار دیگر امام حسن (ع) و امام حسین (ع) را در شهر
 خود خواهیم دید ؟
 زنان با خود این سؤال را دارند که آیا می‌شود یک بار دیگر زینب به شهر ما بیاید ؟
 کاروان از دروازه شهر کوفه بیرون می‌رود و راه حجاز را در پیش می‌گیرد .
 آری، قهرمان حماسه صلح به سوی حرم جدش می‌رود .
 او می‌رود؛ اما چه پیروزمندانه می‌رود، چرا که او با حماسه صلح خود، اسلام را زنده
 کرده است .

او همه برنامه‌هایی را که معاویه برای نابودی اسلام کشیده بود، نقش بر آب کرده است .

هر مسلمانی در هر کجای دنیا و در هر زمانی، مدیون این حماسه بزرگ است .

همسفر خوبم !

سفر ما به پایان رسید ؛ اما از تو می‌خواهم از جای خود بر خیزی، و به شرق و غرب دنیای

اسلام بروی، و چون موقع اذان فرا برسد و از گلدسته‌های مساجد صدای الله اکبر را

بشنوی به همه بگویی که :

این صدای حماسه امام حسن (ع) است که از گلدسته‌ها به گوش می‌رسد .

منابع

۱ . الاحتجاج علی أهل اللجاج ، أبو منصور أحمد بن علی بن أبی طالب الطبرسی (ت

۶۲۰ هـ)، تحقیق: إبراهيم البهادرى ومحمد هادى به، طهران : دار الأسوة ، الطبعة الأولى ،

۱۴۱۳

۲ . الأخبار الطوال ، أبو حنیفة أحمد بن داوود الدینوری (ت ۲۸۲ هـ)، تحقیق: عبد المنعم

عامر ، قم : منشورات الرضى ، الطبعة الأولى، ۱۴۰۹ هـ .

۳ . اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی) ، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشیخ

الطوسی (ت ۴۶۰ هـ)، تحقیق : السید مهدى الرجائى ، قم : مؤسسه آل البيت ، الطبعة

الأولى ، ۱۴۰۴ هـ .

۴ . الاستیعاب فی معرفة الأصحاب ، یوسف بن عبد الله القرطبی المالکی (ت ۳۶۳ هـ)،

تحقیق : علی محمد معوض وعادل أحمد عبد الموجود ، بیروت : دار الکتب العلمیة ،

الطبعة الأولى ، ۱۴۱۵ هـ .

۵ . أسد الغابة فی معرفة الصحابة ، أبو الحسن عزّ الدین علی بن أبی الکرّم محمد بن محمد

بن عبد الکریم الشیبانی المعروف بابن الأثیر الجزری (ت ۶۳۰ هـ)، تحقیق : علی محمد

- معوّض وعادل أحمد ، بيروت : دار الكتب العلميّة ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .
- ٦ . الإصابه في تمييز الصحابه ، أبو الفضل أحمد بن عليّ بن حجر العسقلاني (ت ٨٥٢ هـ) ، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود ، وعليّ محمد معوّض ، بيروت : دار الكتب العلميّة ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .
- ٧ . أعيان الشيعة ، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسينيّ العامليّ الشقراييّ (ت ١٣٧١ هـ) ، إعداد: السيّد حسن الأمين ، بيروت : دار المعارف ، الطبعة الخامسة، ١٤٠٣ هـ .
- ٨ . اكليل المنهج ، محمد جعفر بن محمد طاهر الخراساني (١٠٨٠ هـ) .
- ٩ . الأمالى للطوسى ، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسى (ت ٤٦٠ هـ) ، تحقيق : مؤسسّه البعثه ، قم : دار الثقافه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٤ هـ .
- ١٠ . الإمامه والسياسه (تاريخ الخلفاء) ، أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبه الدينورى (ت ٢٧٦ هـ) ، تحقيق : على شيرى ، مكتبه الشريف الرضى - قم ، الطبعة الأولى ، ١٤١٣ هـ .
- ١١ . أنساب الأشراف ، أحمد بن يحيى بن جابر البلاذريّ (ت ٢٧٩ هـ) ، إعداد: محمد باقر المحموديّ ، بيروت : دار المعارف ، الطبعة الثالثه .
- ١٢ . بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمّه الأطهار ، محمد باقر بن محمد تقى المجلسى (ت ١١١٠ هـ) ، تحقيق : دار إحياء التراث ، بيروت : دار إحياء التراث ، الطبعة الأولى ، ١٤١٢ هـ .
- ١٣ . البدايه والنهائيه ، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقى (ت ٧٧٤ هـ) ، تحقيق : مكتبه المعارف ، بيروت : مكتبه المعارف .
- ١٤ . تاريخ ابن خلدون ، عبد الرحمن بن محمد الحضرمى (ابن خلدون) (ت ٨٠٨ هـ) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الثانيه ، ١٤٠٨ هـ .
- ١٥ . تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام ، محمد بن أحمد الذهبى (ت ٧٤٨ هـ) ، تحقيق : عمر عبد السلام تدمرى ، بيروت : دار الكتاب العربى ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٩ هـ .
- ١٦ . تاريخ الطبرىّ (تاريخ الأمم والملوك) ، أبو جعفر محمد بن جرير الطبرىّ الإمامى

- (ق ۵ هـ) ، تحقيق : محمد أبو الفضل إبراهيم ، بيروت : دار المعارف .
- ۱۷ . تاريخ المدينة المنورة ، أبو زيد عمر بن شبة النميري البصري (ت ۲۶۲ هـ) ، تحقيق : فهم محمد شلتوت ، بيروت : دار التراث ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۰ هـ .
- ۱۸ . تاريخ بغداد أو مدينة السلام ، أبو بكر أحمد بن علي الخطيب البغدادي (ت ۴۶۳ هـ) ، المدينة المنورة / بغداد : المكتبة السلفية .
- ۱۹ . تاريخ خليفة بن خياط ، خليفة بن خياط العصفري (ت ۲۴۰ هـ) ، تحقيق : سهيل زكار ، بيروت : دار الفكر ، ۱۴۱۴ هـ .
- ۲۰ . تاريخ دمشق ، علي بن الحسن بن هبة الله (ابن عساكر الدمشقي) (ت ۵۷۱ هـ) ، تحقيق : علي شيري ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۵ هـ .
- ۲۱ . التحرير الطاووسي ، حسن بن زين الدين الشهيد الثاني (صاحب المعالم) (ت ۱۰۱۱ هـ) ، قم : دار الذخائر ، ۱۳۶۸ ش .
- ۲۲ . تحف العقول عن آل الرسول ، أبو محمد الحسن بن علي الحراني المعروف بابن شعبة (ت ۳۸۱ هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، قم : مؤسسه النشر الإسلامي ، الطبعة الثانية ، ۱۴۰۴ هـ .
- ۲۳ . تفسير العياشي ، أبو النضر محمد بن مسعود السلمی السمرقندی المعروف بالعياشي (ت ۳۲۰ هـ) ، تحقيق : السيد هاشم الرسولي المحلاتي ، طهران : المكتبة العلمية ، الطبعة الأولى ، ۱۳۸۰ هـ .
- ۲۴ . تفسير فرات الكوفي ، أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي (ت ۵۴ هـ) ، إعداد : محمد كاظم المحمودي ، طهران : وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۰ هـ .
- ۲۵ . تفسير نور الثقلين ، عبد علي بن جمعة العروسي الحويزي (ت ۱۱۱۲ هـ) ، تحقيق : السيد هاشم الرسولي المحلاتي ، قم : مؤسسه إسماعيليان ، الطبعة الرابعة ، ۱۴۱۲ هـ .
- ۲۶ . تهذيب التهذيب ، أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت ۸۵۲ هـ) ، تحقيق :

- مصطفى عبد القادر عطا ، بيروت : دار الكتب العلمیة ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۵ هـ .
- ۲۷ . تهذيب الكمال فى أسماء الرجال ، یونس بن عبد الرحمن المزىّ (ت ۷۴۲ هـ) ، تحقيق: الدكتور بشّار عوّاد معروف ، بيروت : مؤسّسة الرسالة ، الطبعة الأولى ، ۱۴۰۹ هـ .
- ۲۸ . جامع أحاديث الشيعة، السيّد البروجردى (ت ۱۳۸۳ هـ) ، قمّ : المطبعة العلمیة .
- ۲۹ . جامع الرواة ، محمّد بن على الغروى الأردبیلی (ت ۱۱۰۱ هـ) ، بيروت : دار الأضواء ، ۱۴۰۳ هـ .
- ۳۰ . الجرح والتعديل ، عبد الرحمن بن أبى حاتم الرازى (ت ۳۲۷ هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، ۱۳۷۱ هـ ، الطبعة الأولى .
- ۳۱ . الخرائج والجرائح ، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندى المعروف بقطب الدين الراوندى (ت ۵۷۳ هـ) ، تحقيق : مؤسّسة الإمام المهدي عج ، قمّ : مؤسّسة الإمام المهدي عج ، الطبعة الأولى ، ۱۴۰۹ هـ .
- ۳۲ . رجال ابن داوود ، الحسن بن على الحلّى (ت ۷۳۷ هـ) ، تحقيق : محمّد صادق آل بحر العلوم ، قمّ : منشورات الشريف الرضى ، ۱۳۹۲ هـ .
- ۳۳ . رجال الطوسىّ ، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسىّ (ت ۴۶۰ هـ) ، تحقيق : جواد القيومىّ ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامىّ ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۵ هـ .
- ۳۴ . رجال العلامة الحلّى (خلاصة الأقوال) ، حسين بن يوسف الحلّى (العلامة) (ت ۷۲۶ هـ) ، قمّ : منشورات الشريف الرضى .
- ۳۵ . روضة الطالبين للنووى ، الإمام أبو زكريا يحيى بن شرف النووى الدمشقى (ت ۶۷۶ هـ) ، تحقيق : أحمد عبد الموجود ، بيروت : دار الكتب العلمیة .
- ۳۶ . سير أعلام النبلاء ، أبو عبد الله محمّد بن أحمد الذهبىّ (ت ۷۴۸ هـ) ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط ، بيروت : مؤسّسة الرسالة ، الطبعة العاشرة ، ۱۴۱۴ هـ .
- ۳۷ . شرح الأخبار فى فضائل الأئمة الأطهار ، أبو حنيفة القاضى النعمان بن محمّد المصرىّ (ت ۳۶۳ هـ) ، تحقيق : السيّد محمّد الحسينى الجلالى ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامىّ ،

- الطبعة الأولى ، ١٤١٢ هـ .
- ٣٨ . شرح مسلم للنووى ، الإمام أبو زكريا يحيى بن شرف النووى الدمشقى (ت ٦٧٦ هـ) ، بيروت : دار الكتاب العربى .
- ٣٩ . شرح نهج البلاغة ، عزّ الدين عبد الحميد بن محمد بن أبى الحديد المعتزلى المعروف بابن أبى الحديد (ت ٦٥٦ هـ) ، تحقيق : محمد أبو الفضل إبراهيم ، بيروت : دار إحياء التراث ، الطبعة الثانية ، ١٣٨٧ هـ .
- ٤٠ . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل ، أبو القاسم عبيد الله بن عبد الله النيسابورى المعروف بالحاكم الحسكانى (ق ٥ هـ) ، تحقيق : محمد باقر المحمودى ، طهران : مؤسسه الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامى ، الطبعة الأولى ، ١٤١١ هـ .
- ٤١ . طرائف المقال فى معرفة طبقات الرجال ، على أصغر بن شفيح الموسوى الجابلقى (ت ١٣١٣ هـ) ، تحقيق : السيد مهدي الرجائى ، قم : مكتبة آية الله المرعشى النجفى .
- ٤٢ . علل الشرائع ، أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٨ هـ .
- ٤٣ . عمدة القارى فى شرح صحيح البخارى ، محمود بن أحمد العينى الحنفى (ت ٨٥٥ هـ) .
- ٤٤ . الغارات ، أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد المعروف بابن هلال الثقفى (ت ٢٨٣ هـ) ، تحقيق : السيد جلال الدين المحدّث الأرموى ، طهران : أنجمن آثار ملى ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٥ هـ .
- ٤٥ . غاية المرام وحبّة الخصام فى تعيين الإمام ، هاشم بن إسماعيل البحرانى (ت ١١٠٧ هـ) ، تحقيق : السيد على عاشور ، بيروت : مؤسسه التاريخ العربى ، ١٤٢٢ هـ .
- ٤٦ . الغدير فى الكتاب والسنة والأدب ، عبد الحسين أحمد الأمينى (ت ١٣٩٠ هـ) ، بيروت : دار الكتاب العربى ، الطبعة الثالثة ، ١٣٨٧ هـ .
- ٤٧ . فتح البارى شرح صحيح البخارى ، أحمد بن على العسقلانى (ابن حجر) (ت ٨٥٢ هـ) .

- (، تحقیق : عبد العزیز بن عبد اللہ بن باز ، بیروت : دار الفکر ، الطبعة الأولى ، ۱۳۷۹ هـ .
- ۴۸ . الفتوح ، أبو محمد أحمد بن أعثم الكوفی (ت ۳۱۴ هـ) ، تحقیق : علی شیری ، بیروت :
- دار الأضواء ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۱ هـ .
- ۴۹ . الفصول المهمة فی معرفة أحوال الأئمة ، علی بن محمد بن أحمد المالکی المکی المعروف بابن صباغ (ت ۸۵۵ هـ) ، بیروت : مؤسسه الأعلمی .
- ۵۰ . فضائل أمير المؤمنين ، أحمد بن محمد المعروف بابن عقده (ت ۳۳۲ هـ) .
- ۵۱ . الكافي ، أبو جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت ۳۲۹ هـ) ، تحقیق : علی أكبر الغفاری ، طهران : دارالکتب الإسلامیة ، الطبعة الثانية ، ۱۳۸۹ هـ .
- ۵۲ . الكامل فی التاريخ ، علی بن محمد الشيباني الموصلي (ابن الأثیر) (ت ۶۳۰ هـ) ، تحقیق : علی شیری ، بیروت : دار إحياء التراث العربی ، ۱۴۰۸ هـ ، الطبعة الأولى .
- ۵۳ . كتاب سليم بن قيس ، سليم بن قيس الهلالي العامري (ت حوالي ۹۰ هـ) ، تحقیق : محمد باقر الأنصاری ، قم : نشر الهادی ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۵ هـ .
- ۵۴ . كشف الغمة فی معرفة الأئمة ، علی بن عيسى الإربلي (ت ۶۸۷ هـ) ، تصحيح : السيد هاشم الرسولي المحلاتي ، بیروت : دارالكتاب الإسلامی ، الطبعة الأولى ، ۱۴۰۱ هـ .
- ۵۵ . مدينة المعاجز ، السيد هاشم البحراني ، (ت ۱۱۰۷ هـ) ، تحقیق : عزه الله المولائي الهمداني ، قم : مؤسسه المعارف الإسلامیة ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۳ هـ .
- ۵۶ . مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل ، الميرزا حسين النوري (ت ۱۳۲۰ هـ) ، تحقیق : مؤسسه آل البيت ، قم : مؤسسه آل البيت ، الطبعة الأولى ، ۱۴۰۸ هـ .
- ۵۷ . مسند أحمد ، أحمد بن محمد بن حنبل الشيباني (ت ۲۴۱ هـ) ، تحقیق : عبد الله محمد الدرويش ، بیروت : دار الفکر ، الطبعة الثانية ، ۱۴۱۴ هـ .
- ۵۸ . مشاهير علماء الأمصار ، محمد بن حبان البستي (ت ۳۵۴ هـ) ، تحقیق : رزوق علی إبراهيم ، بیروت : دار الوفاء ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۱ هـ .
- ۵۹ . مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول ، كمال الدين محمد بن طلحة الشافعي (ت

- ۶۵۴ هـ) ، نسخه مخطوطه ، قم : مكتبة آية الله المرعشى .
- ۶۰ . معجم البلدان ، أبو عبد الله شهاب الدين ياقوت بن عبد الله الحموى الرومى (ت ۶۲۶ هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعة الأولى ، ۱۳۹۹ هـ .
- ۶۱ . معجم رجال الحديث ، أبو القاسم بن على أكبر الخوئى (ت ۱۴۱۳ هـ) ، قم : منشورات مدينة العلم ، الطبعة الثالثة ، ۱۴۰۳ هـ .
- ۶۲ . معرفة الثقات ، أبو الحسن أحمد بن عبد الله بن صالح العجلي الكوفى (ت ۲۶۱ هـ) ، تحقيق : عبد العظيم البستوى ، المدينة المنورة : مكتبة الدار ، الطبعة الأولى ، ۱۴۰۵ هـ .
- ۶۳ . مقاتل الطالبين ، أبو الفرج على بن الحسين بن محمد الأصبهاني (ت ۳۵۶ هـ) ، تحقيق : السيد أحمد صقر ، قم : منشورات الشريف الرضى ، الطبعة الأولى ، ۱۴۰۵ هـ .
- ۶۴ . مناقب آل أبي طالب = مناقب ابن شهر آشوب ، أبو جعفر رشيد الدين محمد بن على بن شهر آشوب المازندراني (ت ۵۸۸ هـ) ، قم : المطبعة العلمية .
- ۶۵ . نزهة الناظر وتنبيه الخواطر ، أبو عبد الله الحسين بن محمد الحلوانى (ت ۵ هـ) ، تحقيق : مؤسسۀ الإمام المهدي عج ، قم : مؤسسۀ الإمام المهدي عج ، الطبعة الأولى ، ۱۴۰۸ هـ .
- ۶۶ . نظم درر السمطين ، محمد بن يوسف الزرندى (ت ۷۵۰ هـ) ، إصفهان : مكتبة الإمام أمير المؤمنين ، ۱۳۷۷ هـ .
- ۶۷ . نقد الرجال ، مصطفى بن الحسين التفرشى (القرن الحادى عشر) ، قم : مؤسسۀ آل البيت لإحياء التراث ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۸ هـ .
- ۶۸ . نهج البلاغة ، ما اختاره أبو الحسن الشريف الرضى محمد بن الحسين بن موسى الموسوى من كلام الإمام أمير المؤمنين (ت ۴۰۶ هـ) ، تحقيق : السيد كاظم المحمدي ومحمد الدشتى ، قم : انتشارات الإمام على ، الطبعة الثانية ، ۱۳۶۹ هـ .
- ۶۹ . الهداية الكبرى ، أبو عبد الله الحسين بن حمدان الخصبى (ت ۳۳۴ هـ) ، بيروت : مؤسسۀ البلاغ للطباعة والنشر ، الطبعة الرابعة ، ۱۴۱۱ هـ .

۷۰. ینابیع المودّة لذوی القربی ، سلیمان بن ابراهیم القندوزی الحنفی (ت ۱۲۹۴ هـ) ، تحقیق : علی جمال أشرف الحسینی ، طهران : دار الأسوء ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۶ هـ .

نویسنده، کتب، ناشر

ارتباط با نویسنده

اشاره

دوستان خوبم! دوست دارم نظر شما را درباره این کتاب بدانم، نظر شما، سرمایه من است.

پیامک خود را به سامانه پیام کوتاه من به شماره ۳۰۰۰۴۵۶۹ بفرستید. شما را دوست دارم و فقط به عشق شما می نویسم.

سامانه پیام کوتاه ۳۰۰۰۴۵۶۹

سایت www.hasbi.ir

ایمیل khodamian@yahoo.com

درباره نویسنده

دکتر مهدی خدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل اصفهان دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیّه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید. ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قمّ هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیّه قم (دکترای فقه و اصول) را اخذ نمود. موفقیت وی در کسب مقام اوّل مسابقه جهانی کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸

مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اولین بار بود که یک ایرانی توانست در این مسابقات، مقام اول را کسب نماید. بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالی شیعه از دیگر فعالیت‌های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اولین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت‌های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۵۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمی در جشنواره‌های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می‌باشد. آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی‌های مکتب شیعه می‌پردازد و تلاش می‌کند تا جوانان را با آموزه‌های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همت انشارات وثوق به زیور طبع آراسته شده است.

کتاب نویسنده

کتاب فارسی

اشاره

ناشر همه کتاب‌های فارسی، نشر وثوق می‌باشد. این فهرست کتاب‌های چاپ شده تا سال ۱۳۹۲ می‌باشد.

رمان مذهبی

- ۱ - مهاجر بهشت: حوادث روزهای پایانی زندگی پیامبر
 - ۲ - قصه معراج : حوادث و شگفتی‌های معراج پیامبر
 - ۳ - بانوی چشمه: زندگی حضرت خدیجه(س)
 - ۴ - فریاد مهتاب: زندگی حضرت زهرا(س)
 - ۵ - روشنی مهتاب: پاسخ به شبهات وهابیت - دفاع از حقیقت و ولایت
 - ۶ - سرزمین یاس: ماجرای بخشش فدک به فاطمه(س)
 - ۷ - روی دست آسمان: عید غدیر
 - ۸ - سکوت آفتاب: شهادت حضرت امیر المومنین
 - ۹ - آرزوی سوم: ماجرای جنگ خندق
 - ۱۰ - فانوس اول: ماجرای شهادت مالک بن نویره
 - ۱۱ - الماس هستی: دهه امامت، غدیر خم.
 - ۱۲ - در قصر تنهایی: ماجرای صلح امام حسن(ع)
 - ۱۳-۱۹: هفت شهر عشق: نگاهی نو به حماسه عاشورا (این کتاب در چاپ اول در هفت کتاب چاپ شد، در چاپ دوم به بعد در یک جلد چاپ شد).
 - ۲۰ - در اوج غربت: ماجرای شهادت مسلم بن عقیل کتاب «سلام بر خورشید» در موضوع امام حسین(ع) می‌باشد (شرح زیارت عاشورا).
 - ۲۱ - صبح ساحل: حوادث زندگی امام صادق(ع)
 - ۲۲ - لذت دیدار ماه: ثواب زیارت امام رضا(ع)
 - ۲۳ - داستان ظهور: زیبایی‌های ظهور امام زمان(ع)
 - ۲۴ - حقیقت دوازدهم: اثبات ولادت امام زمان(ع)
 - ۲۵ - آخرین عروس: داستان میلاد امام زمان(ع)
- کتاب «راهی به دریا» شرح زیارت آل یاسین می‌باشد و کتاب «گمگشته دل» در فضیلت انتظار ظهور نوشته شده است. این دو کتاب نیز در موضوع امام زمان(ع) می‌باشد.

آموزه‌های دینی

- ۲۶ - خدای خوبی‌ها: خداشناسی، توحید ناب
- ۲۷ - با من تماس بگیرید: راه و روش دعا کردن
- ۲۸ - با من مهربان باش: مناجات با خدا
- ۲۹ - خدای قلب من: مناجات با خدا
- ۳۰ - تا خدا راهی نیست: سخنان خدا با پیامبران
- ۳۱ - در آغوش خدا: زیبایی‌های مرگ مومن
- ۳۲ - یک سبد آسمان: نگاهی به چهل آیه قرآن
- ۳۳ - راهی به دریا: شرح زیارت آل یاسین معرفت امام زمان (ع)
- ۳۴ - سلام بر خورشید: شرح زیارت عاشورا
- ۳۵ - نردبان آبی: شرح زیارت جامعه، امام‌شناسی
- ۳۶ - گمگشته دل: فضیلت انتظار ظهور
- ۳۷ - آسمانی‌ترین عشق: فضیلت محبت به اهل بیت (ع)
- ۳۸ - همسر دوست داشتنی: زندگی زناشویی بهتر
- ۳۹ - بهشت فراموش شده: احترام به پدر و مادر
- ۴۰ - سمت سپیده: ارزش علم دانش
- ۴۱ - چرا باید فکر کنیم: ارزش فکر و اندیشه
- ۴۲ - لطفا لبخند بزنید: ارزش لبخند و شادمانی
- ۴۳ - راز خشنودی خدا: آثار کمک کردن به مردم
- ۴۴ - به باغ خدا برویم: فضیلت حضور در مسجد
- ۴۵ - راز شکرگزاری: شکر نعمت‌های خدا

- ۴۶ - فقط به خاطر تو: آثار اخلاص در عمل
- ۴۷ - معجزه دست دادن: آثار دست دادن، ارتباط اجتماعی

کتاب عربی

- ۴۹ - تحقیق « فهرست سعد » .
- ۵۰ - تحقیق « فهرست الحمیری » .
- ۵۱ - تحقیق « فهرست حمید » .
- ۵۲ - تحقیق « فهرست ابن بطّہ » .
- ۵۳ - تحقیق « فهرست ابن الولید » .
- ۵۴ - تحقیق « فهرست ابن قولویه » .
- ۵۵ - تحقیق « فهرست الصدوق » .
- ۵۶ - تحقیق « فهرست ابن عبدون » .
- ۵۷ - تحقیق « آداب أمير المؤمنين » .
- ۵۸ - الصحيح فی فضل الزيارة الرضویة .
- ۵۹ - الصحيح فی البكاء الحسینی .
- ۶۰ - الصحيح فی فضل الزيارة الحسینیة .
- ۶۱ - الصحيح فی کشف بیت فاطمه (س). .
- ۶۲ - صرخه النور .
- ۶۳ - إلى الرفیق الأعلى .

نشر وثوق

(ناشر همه کتاب‌های فارسی، نشر وثوق می‌باشد).
انتشارات وثوق از سال ۱۳۷۶ فعالیت خود را در حوزه نشر کتاب آغاز کرد و امروز بسیار

خرسند است که قدمی هر چند کوچک در جهت ترویج تعالیم اسلام و پاسخ گویی به نیازهای فکری و فرهنگی نسل جوان کشور عزیزمان ایران برداشته و این توفیق الهی قرین راهش بوده که محققان و اندیشوران علم و ادب را همچنان از این دریای معرفت و بصیرت جرحه نوش کند.

چاپ و نشر بیش از ۳۵۰ عنوان اثر در موضوعات مذهبی، اخلاقی، اجتماعی، فلسفه و کلام به صورت عمومی و تخصصی حاصل کوشش های این انتشارات است. از جمله کارهای بسیار مهم و ارزشمند انتشارات و ثوق قرارداد مجموعه کتابهایی تحت عنوان اندیشه سبز می باشد که این قرارداد از ابتدای سال ۱۳۸۶ شروع شده است و تاکنون توانستم ۴۸ عنوان کتاب تحت عنوان اندیشه سبز روانه بازار نمایم. از ویژگی های مهم این مجموعه می توان به سادگی و روانی مطالب مذهبی با رویکرد داستان و رمان اشاره کرد که با توجه به مستند بودن مطالب و استفاده از منابع دست اول کتب شیعه و سنی با قلمی بسیار شیوا جوانان عزیز را جذب کرده و کلام ناب معصومین علیهم السلام را ترویج نمایم.

خرید کتاب های فارسی نویسنده

تلفکس: ۰۲۵۳-۷۷ ۳۵ ۷۰۰

همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

خرید اینترنتی: سایت نشر و ثوق: www.Nashrvosoogh.com

سامانه پیام کوتاه نشر و ثوق ۰۲۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

۱. وذلك في يوم الجمعة الحادى والعشرين من شهر رمضان سنة أربعين من الهجرة
الإرشاد ج ۲ ص ۸. ۲. أسأل الله أن يجعل لي منهم فرجاً عاجلاً، فوالله لولا طمعى عند
لقاء عدوى في الشهادة، وتوطئنى نفسى على المنية، لأحببت ألا ألقى مع هؤلاء يوماً واحداً،

ولا ألتقى بهم أبداً: نهج البلاغة ج ٣ ص ٦٠؛ الغارات ج ١ ص ٢٩٩، بحار الأنوار ج ٣٣ ص ٥٦٥ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ج ٦ ص ٩٣، تاريخ الطبري ج ٤ ص ٨٣. ٣. وإنما أراد بهذا ألا يعلم أحد من أعدائه موضع قبره: فرحة الغرى ص ٦١، بحار الأنوار ج ٤٧ ص ٢١٤؛ ودُفن على رضى الله عنه وصلى عليه الحسن وكبر خمساً، فلا يعلم أحد أين دُفن: الأخبار الطوال ص ٢١٦. ٤. فصعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه وقال:... قد دُفن في هذه الليلة رجل لم يدركه الأولون بعلمٍ والآخرين بحلم، ولقد كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم إذا قدمه للحرب فجبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره...: كتاب الفتوح ج ٤ ص ٢٨٢. ٥. من عرفني فقد عرفني، ومن لم يعرفني فأنا الحسن بن محمد النبي صلى الله عليه وآله وسلم... أنا ابن البشير، أنا ابن النذير، أنا ابن الداعي إلى الله، أنا ابن الذي أرسل رحمة للعالمين، وأنا من أهل بيت الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً... وأنا من أهل البيت الذين افترض الله موذتهم وولايتهم...: الأمالي للطوسي ص ٢٧٠، كشف الغمة ج ٢ ص ١٥٦، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٣٦١، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٤٢٦، فضائل أمير المؤمنين لابن عقدة ص ١٣٢، غايه المرام ج ٢ ص ٣٢٠. ٦. أمرني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أن أرسل إلى علي وفاطمة والحسن والحسين...: الأمالي للطوسي ص ٢٦٣، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٠٩. ٧. اعتنق علياً بيمينه والحسن بشماله والحسين على بطنه... اللهم إن هؤلاء أهلي وعترتي، فأذهب عنهم الرجس...: تاريخ دمشق ج ١٤ ص ١٤٣، الأمالي للطوسي ص ٢٦٣، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٠٩، وراجع: الكافي ج ١ ص ٢٨٧، بحار الأنوار ج ٤٥ ص ١٩٩، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ١٨٧، تفسير العياشي ج ١ ص ٢٥٠، تفسير فرات ص ١١١، كشف الغمة ج ١ ص ٤٦، شواهد التنزيل للحسكاني ج ٢ ص ١١٠، مسند أحمد ج ٦ ص ٢٩٨، نظم درر السمطين ص ٢٣٩، تفسير الآلوسى ج ٢٢ ص ١٥، تاريخ دمشق ج ١٤ ص ١٣٩، ينابيع المودة ج ٢ ص ٤٣١. ٨. فقام عبد الله بن عباس بين يديه فقال: معاشر الناس، هذا ابن نبيكم ووصي إمامكم فبايعوه: كشف الغمة ج ٢ ص ١٥٦، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٣٦٢، أعيان الشيعة ج ١ ص ٥٦٦. ٩.

فقالوا: ما أحبه إلينا وأوجب حقه علينا وأحقه بالخلافه. وبادروا إلى بيعته راغبين...: مقاتل الطالبين ص ٣٣، الإرشاد للمفيد ج ٢ ص ٨ . ١٠ . أنت خليفة أبيك ووصيه، ونحن السامعون المطيعون لك، فمرنا بأمرك...: الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٥٧٤، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٣ . ١١ . وبإيعه أكثر من أربعين ألفاً كانوا قد بايعوا أباه على الموت، وكانوا أطوع للحسن وأحب له...: أسد الغابه ج ٢ ص ١٣؛ البته "حافظ عجلي" در كتاب خود، عدد بيعت کنندگان با امام حسن ٧٧ را هفتاد هزار نفر را ذکر کرده است: بايع الحسن بعد وفاه على سبعون ألفاً: معرفة الثقات ج ١ ص ٢٩٦ . ١٢ . فرتب العمال وأمر الأمراء وأنفذ عبد الله بن العباس إلى البصرة، ونظر في الأمور: الإرشاد ج ٢ ص ٩، كشف الغممة ج ٢ ص ١٦١؛ فأقام الحسن بالكوفة شهرين كاملين لا ينفذ إلى معاوية أحداً ولا ذكر المسير إلى الشام: الفتوح ج ٤ ص ٢٨٣ . ١٣ . وبقي نحو سبعة أشهر خليفة بالعراق وما وراءه من خراسان والحجاز واليمن وغير ذلك...: أسد الغابه ج ٢ ص ١٣ . ١٤ . فإنك تعلم أنني أحق بهذا الأمر منك عند الله وعند كل أوأب حفيظ ومن له قلب منيب . وأتق الله ودع البغى واحقن دماء المسلمين ، فوالله ما لك خير في أن تلقى الله من دمائهم بأكثر مما أنت لاقية به، وادخل في السلم والطاعة ولا تنازع الأمر أهله ومن هو أحق به منك ، ليطفى الله النائرة بذلك ويجمع الكلمة ويصلح ذات البين ، وإن أنت أبيت إلا التمادى في غيئك سرت إليك بالمسلمين فحاكمتك حتى يحكم الله بيننا وهو خير الحاكمين: مقاتل الطالبين ص ٣٦، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٠، شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ٣٤ . ١٥ . وقد علمت أن أباك سار إلينا فحاربنا، ثم صار من أمره إلى أن اختار رجلاً واخترنا رجلاً؛ ليحكما بما يصلح عليه أمر الأمة وتعود به الألفة والجماعة ، وأخذنا على الحكمين بذلك عهد الله وميثاقه ، وأخذنا منا مثل ذلك على الرضا بما حكما ، ثم أنهما اتفقا على خلع أبيك فخلعاه ، فكيف تدعوني إلى أمر إنما تطلبه بحق أبيك وقد خرج أبوك منه ؟ فانظر لنفسك أبا محمد ولدنيك والسلام: الفتوح ج ٤ ص ٢٨٦ . ١٦ . ودس معاوية رجلاً من بنى حمير إلى الكوفة ورجلاً من بنى القين إلى البصرة؛ يكتبان إليه بالأخبار ويفسدا على

الحسن عليه السلام الأمور...: مقاتل الطالبیین ص ۳۳، الإرشاد ج ۲ ص ۱۷.۹. عرف ذلك الحسن، فأمر باستخراج الحميري من عند حجام بالكوفة، فأخرج فأمر بضرب عنقه، وكتب إلى البصرة فاستخرج القيني من بني سليم وضربت عنقه: الإرشاد ج ۲ ص ۹، وراجع كشف الغمّة ج ۲ ص ۱۶۱، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ج ۱۶ ص ۱۸.۳۱. أما بعد، فإنك دستت الرجال للاحتيال والاختيال، وأرصدت العيون كأنك تحبّ اللقاء، وما أوشك ذلك فتوقّعه إن شاء الله...: الإرشاد ج ۲ ص ۹، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۵، كشف الغمّة ج ۲ ص ۱۶۱. ۱۹. وكتب الحسن إلى معاوية مع جندب بن عبد الله الأزدي...: مقاتل الطالبیین ص ۳۴، فأجابه معاوية على يدي جندب الأنصاري موصل كتاب الحسن: مناقب آل أبي طالب ج ۳ ص ۱۹۴. ۲۰. فلو علمت أنك أضبط مني للرعية وأحوط على هذه الأمة وأحسن سياسته وأقوى على جمع الأموال وأكد للعدو، لأجبتك إلى ما دعوتني إليه، ورأيتك لذلك أهلاً، ولكن قد علمت أنني أطول منك ولاية، وأقدم منك لهذه الأمة تجربة، وأكبر منك سنًا فأنت أحق أن تجيبنى إلى هذه المنزلة التي سألتني، فادخل في طاعتي ولك الأمر من بعدى، ولك ما في بيت مال العراق بالغاً ما بلغ، تحمله إلى حيث أحببت، ولك خراج أي كور العراق شئت، معونه لك على نفقتك، يجيها أمينك، ويحملها إليك في كل سنة...: مقاتل الطالبیین ص ۳۷، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۰، شرح نهج البلاغة ج ۱۶ ص ۳۶. ۲۱. ثم كتب إلى عماله على النواحي بنسخة واحدة: من عبد الله معاوية أمير المؤمنين إلى فلان بن فلان ومن قبله من المسلمين. سلام عليكم، فإنني أحمد إليكم الله الذي لا إله إلا هو. أما بعد، فالحمد لله الذي كفاكم مؤنة عدوكم وقتل خليفتم، إن الله بلطفه وحسن صنعه أتاح لعلي بن أبي طالب رجلاً من عبادة فاغتاله فقتله، فترك أصحابه متفرقين مختلفين، وقد جاءتنا كتب أشرفهم وقادتهم يلتمسون الأمان لأنفسهم وعشائريهم، فأقبلوا إليّ حين يأتيكم كتابي هذا بجهدكم وجندكم وحسن عدتكم، فقد أصبتم بحمد الله الثأر وبلغتم الأمل، وأهلك الله أهل البغي والعدوان، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته: شرح نهج البلاغة ج ۱۶ ص ۳۷. ۲۲. ثم تكلم عتبة

بن أبي سفيان ، فكان أول ما ابتدأ به أن قال : يا حسن ، إن أباك كان شرّ قريش لقريش ، أقطعه لأرحامها ، وأسفكه لدمائها ، وإنك لمن قتله عثمان ، وإن في الحق أن نقتلك به ، وإن عليك القود في كتاب الله عزوجل ، وأنا قاتلوك به ، فأما أبوك فقد تفرّد الله بقتله فكفاناه ، وأما رجاؤ للخلافة فلست منها ، لا في قدح زندق... الاحتجاج ج ١ ص ٤٠٣ ، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٧١ . ٢٣ . فأقسمت عليك بحقي لما أعمدت سيفك وكففت يدك... تاريخ المدينة ج ٤ ص ١٢٠٨ . ٢٤ . يا أمير المؤمنين ، علام تمنع الناس من قتالهم؟ فقال: أقسمت عليك يا بن أخي لما كففت يديك... تاريخ المدينة ج ٤ ص ١٢٠٨ . ٢٥ . فمنعهم من ذلك الحسن وابن الزبير ومحمد بن طلحة... وخرج الحسن بن علي... تاريخ دمشق ج ٣٩ ص ٤٣٥ . ٢٦ . قال عليّ رضي الله عنه للحسن: ائت الرجل ، قال: قد فعلت ، فأقسم عليّ إلا رجعت... تاريخ المدينة ج ٤ ص ١٢١٣ . ٢٧ . كان طلحة قد استولى على أمر الناس في الحصار ، وأمرهم بمنع من يدخل عليه والخروج من عنده ، وأن يدخل الماء عليه... الغدير ج ٩ ص ٢٠٥ . ٢٨ . فبعث إليه عليّ ثلاث قرب مملوءة من الماء ، مع نفر من بني هاشم... الفتوح ج ٢ ص ٤١٧ ، الإمامة والسياسة ج ١ ص ٤١ ؛ فحاصروه ، فأدخل معه جرار الماء والطعام إلى داره ومعه فتیان قريش فيهم الحسن بن عليّ... تاريخ المدينة ج ٤ ص ١٢٠٦ ؛ فكان أولهم إنجاداً لهم عليّ وأمّ حبيبه ، جاء عليّ في الغلس فقال: يا أيها الناس ، إن الذي تصنعون... تاريخ دمشق ج ٣٩ ص ٤٣٤ ، تاريخ الطبري ج ٣ ص ٤١٧ . ٢٩ . وكتب أكثر أهل الكوفة إلى معاوية : فإننا معك ، وإن شئت أخذنا الحسن وبعثناه إليك... الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٥٧٩ ، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٥ . ٣٠ . دس معاوية إلى عمرو بن حريث ، والأشعث بن قيس ، وإلى حجر بن الحجر ، وشبث بن ربعي ، دسيساً أفرد كل واحد منهم بعين من عيونهم ، أنك إن قتلت الحسن بن علي فلنك مئتا ألف درهم ، وجد من أجناد الشام ، وبنت من بناتي: علل الشرائع ج ١ ص ٢٢٠ ، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٣٣ ، أعيان الشيعة ج ١ ص ٥٦٩ . ٣١ . وبلغ الحسن خبره ومسيره نحوه ، وأنه قد بلغ جسر منبج ، فتحرك عند ذلك ، وبعث حجر بن عدى فأمر العمّال والناس بالتهيؤ للمسير: مقاتل

الطالبین ص ۳۹، شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۳۸، أعيان الشيعة ج ۱ ص ۵۶۸. ۳۲. ثم وجه إليه قائداً فى أربعة آلاف ، وكان من كنده، وأمره أن يعسكر بالأنبار ولا يحدث شيئاً حتى يأتيه أمره ، فلما توجه إلى الأنبار ونزل بها...: الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۵۷۴، مدينه المعاجز ج ۳ ص ۴۰۳. ۳۳. علم معاوية بذلك ، بعث إليه رسالاً وكتب إليه معهم: إنك إن أقبلت إلى أولئك بعض كور الشام والجزيرة، غير منفس عليك ، وأرسل إليه بخمسمئة ألف درهم...: الهداية الكبرى ص ۱۹۰، الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۵۷۴. ۳۴. فقبض الكندى عدو الله المال ، وقلب على الحسن ، وصار إلى معاوية فى مئتى رجل من خاصته وأهل بيته...: الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۵۷۴، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۳. ۳۵. فبعث إليه رجلاً من مراد فى أربعة آلاف ، وتقدم إليه بمشهد من الناس ، وتوكد عليه... فحلف له بالأيمان التى لا تقوم لها الجبال أنه لا يفعل...: الهداية الكبرى ص ۱۹۰، الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۵۷۴. ۳۶. فلما توجه إلى الأنبار ، أرسل معاوية إليه رسالاً وكتب إليه بمثل ما كتب إلى صاحبه ، وبعث إليه بخمسة آلاف درهم، ومناه أى ولاية أحب من كور الشام والجزيرة، فقلب على الحسن ، وأخذ طريقه إلى معاوية ، ولم يحفظ ما أخذ عليه من العهود...: الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۵۷۴، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۳. ۳۷. ثم كتب معاوية إلى الحسن عليه السلام: يا ابن عم ، لا تقطع الرحم الذى بينى وبينك، فإن الناس قد غدروا بك وبأبيك من قبلك: الهداية الكبرى ص ۱۹۰، الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۵۷۴. ۳۸. فخرج الحسن عليه السلام وصعد المنبر ، فحمد الله وأثنى عليه ، ثم قال: أما بعد ، فإن الله كتب الجهاد على خلقه وسماه كرهاً ، ثم قال لأهل الجهاد من المؤمنين : «وَأَصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» ، فلستم أيها الناس نائلين ما تحبون إلا بالصبر على ما تكرهون . بلغنى أن معاوية بلغه أنا كنا أزمعنا على المسير إليه فتحرك لذلك ، اخرجوا رحمكم الله إلى معسكركم بالنخيلة حتى ننظر وتنظروا ونرى وتروا...: مقاتل الطالبين ص ۳۹، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۵۰. ۳۹. وإنه فى كلامه ليتخوف خذلان الناس له، قال: فسكتوا، فما تكلم منهم أحد ، ولا أجابه بحرف...: شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۳۸، أعيان الشيعة ج ۱ ص ۵۶۸.

٤٠. فلما رأى ذلك عدى بن حاتم قام فقال: أنا ابن حاتم ، سبحان الله! ما أقبح هذا المقام ! ألا تجيبون إمامكم وابن بنت نبيكم؟ أين خطباء مضر؟ أين المسلمون؟... ثم استقبل الحسن بوجهه فقال : أصاب الله بك المرشد وجنبك المكاره ، ووفّقك لما يُحمد ورده وصدّره، قد سمعنا مقاتلتك وانتهينا إلى أمرك، وسمعنا لك وأطعناك فيما قلت وما رأيت ، وهذا وجهي إلى معسكري، فمن أحبّ أن يوافيني فليواف ! ثمّ مضى لوجهه، فخرج من المسجد ودأبته بالباب، فركبها ومضى إلى النخيلة...: مقاتل الطالبين ص ٣٩، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥٠. ٤١. وقام قيس بن سعد بن عبادة الأنصاري ، ومعتل بن قيس الرياحي ، وزيايد بن صعصعة التيمي ، فأتبوا الناس ولاموهم وحرّضوهم ، وكلموا الحسن عليه السلام بمثل كلام عدى بن حاتم في الإجابة والقبول...: بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥١، شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ٣٩. ٤٢. وخرج الحسن إلى العسكرك، واستخلف على الكوفة المغيرة بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب...: نفس المصدرين السابقين. ٤٣. فاجتمعت العساكر إلى معاوية ، وروى أنّهم بلغوا ستين ألفاً ، فسار بها قاصداً إلى العراق: مقاتل الطالبين ص ٣٩. ٤٤. لو سلّمت له الأمر فأيم الله لا ترون فرجاً أبداً مع بني أمية ، والله ليسومونكم سوء العذاب، حتّى تتمنّوا أن عليكم جيشاً جيشاً، ولو وجدت أعواناً ما سلّمت له الأمر ؛ لأنّه محرّم على بني أمية...: الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٥٧٩، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٥. ٤٥. فسار حتّى أتى حمّام عمر ، ثمّ أخذ على دير كعب ، فنزل ساباط دون القنطرة، وبات هناك...: مقاتل الطالبين ص ٤٠، الإرشاد ج ٢ ص ١١، مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ١٩٥، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٦. ٤٦. سار الحسن عليه السلام في عسكرك عظيم حتّى نزل دير عبد الرحمن، فأقام به ثلاثاً حتّى اجتمع الناس...: بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥١، شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ٣٩. ٤٧. ثمّ دعا عبّيد الله بن العبّاس فقال له : يا ابن عمّ، إنّى باعث معك اثني عشر ألفاً من فرسان العرب وقرّاء المصر ، الرجل منهم يزيد الكتيبة ، فسر بهم ، وألّن لهم جانبك، وابتسط لهم وجهك ، وافرش لهم جناحك ، وأدّنههم من مجلسك ، فإنّهم بقبية ثقّات أمير المومنين عليه السلام، وسر بهم على شطّ الفرات حتّى تقطع بهم الفرات،

حتى تسير بمسكن ، ثم امض حتى تستقبل بهم معاوية ، فإن أنت لقيته فاحتبسه حتى آتيك ، فإنني على أثرك وشيكاً ، وليكن خبرك عندي كل يوم ، وشاور هذين - يعني قيس بن سعد - وسعيد بن قيس ، وإذا لقيت معاوية فلا تقاتله حتى يقاتلك ، فإن فعل فقاتله ، فإن أصبت فقيس بن سعد على الناس... بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥١ ، شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ٣٩ . ٤٨ . كان مثل البعير جسمًا ، وكان خفيف اللحية...: اختيار معرفة الرجال ج ١ ص ٣٢٦؛ رأيت قيس بن سعد وكان قد خدم النبي صلى الله عليه وآله وسلم عشر سنين...: التاريخ الكبير ج ٧ ص ١٤١؛ عن أنس قال: كان منزلة قيس بن سعد بن عباد من النبي كمنزلة الشرط من الأمير: الجرح والتعديل ج ٧ ص ٩٩ ، مشاهير علماء الأمصار لابن حبان ص ١٠١ . ٤٩ . قيس بن سعد بن عباد ، وهو ممن لم يبايع أبا بكر...: رجال الطوسي ص ٧٩ ، برای اطلاع بیشتر از ترجمه قيس بن سعد مراجعه كنيد به: اختيار معرفة الرجال ج ١ ص ١٧٨ ، خلاصة الأقوال ص ٢٣١ ، رجال ابن داود ص ١٥٥ ، نقد الرجال ج ٤ ص ٥٨ ، جامع الرواة ج ٤ ص ٥٨ ، طرائف المقال ج ٢ ص ١٤٥ ، التحرير الطاوسي ص ٤٧٢ ، إكليل المنهج ص ٥٦٠ ، معجم رجال الحديث ج ١٥ ص ٩٦ . ٥٠ . على ميمنه علي ، قيس بن سعد بن عباد: تاريخ خليفه بن خياط ص ١٤٩ . ٥١ . كان رجلاً طوّالاً يركب الفرس المشرف ورجلاه يخطآن في الأرض...: شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ٤٨ ، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥٤؛ كانت لعلی يدان - یعنی قيس بن سعد والاشتر -...: أنساب الأشراف ص ٣٩٩ . ٥٢ . وسار عن الكوفة إلى لقاء معاوية ، وكان قد نزل مسكن...: الكامل لابن الأثير ج ٣ ص ٤٠٤؛ إنهم نزلوا معاوية بقرية يقال لها الحبونية ، بإزاء مسكن...: الإرشاد ج ٢ ص ١٣؛ ومسكن بالفتح ثم السكون وكسر الكاف: موضع على نهر دجيل قريباً من أوانى عند دير الجاثليق: معجم البلدان ج ٥ ص ١٢٧ . ٥٣ . فلما كان الليل أرسل معاوية إلى عبيد الله بن عباس أن الحسن قد راسلني في الصلح ، وهو مسلم الأمر إلي ، فإن دخلت في طاعتي الآن كنت متبوعاً ، وإلا دخلت وأنت تابع ، ولك إن أجبته الآن أن أعطيك ألف ألف درهم ، أعجل لك في هذا الوقت نصفها ، وإذا دخلت الكوفة النصف الآخر: مقاتل الطالبين ص ٤٢ ، شرح نهج

البلاغه ج ۱۶ ص ۴۲ . ۵۴ . فانسلَّ عبید الله لیلًا فدخل عسکر معاویة ، فوفی له بما وعده ، وأصبح الناس ينتظرونه أن یرج فیصلی بهم ، فلم یرج ، حتی أصبحوا فطلبوه فلم یجدوه ، فصلی بهم قیس بن سعد بن عبادة ، ثم خطبهم فثبتهم ، وذكر عبید الله فنال منه ، ثم أمرهم بالصبر والنهوض إلى العدو ، فأجابوه بالطاعة ، وقالوا له : انهض بنا إلى عدونا علی اسم الله ، فنهض بهم... نفس المصدرین السابقین . ۵۵ . خرج إلیهم بسر بن أرطاة ، فصاحوا إلى أهل العراق : ویحکم ، هذا أمیرکم عندنا قد باع ، وإمامکم الحسن قد صالح ، فعلم تقتلون أنفسکم؟... نفس المصدرین السابقین . ۵۶ . جعل أهل العراق يتوجهون إلى معاویة بعد قبيلة ، حتی خفَّ عسکره [عسکر قیس] ، فلما رأى ذلك...: الفتوح ج ۴ ص ۲۸۹ . ۵۷ . تعداد یاران قیس چهار هزار نفر ذکر شده است ، این مطلب از نقل زیر استفاده می شود: قد روى أن الحسن لما صالح معاویة اعتزل قیس بن سعد فی أربعة آلاف ، وأبى أن یباع...: مقاتل الطالبیین ص ۴۷ ، شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۴۸ . ۵۸ . وکتب معاویة إلى قیس بن سعد یدعوه ویمنیه ، فکتب إلیه قیس : لا والله لا تلقانی أبداً إلا بینی وبینک الريح...: مقاتل الطالبیین ص ۴۲ ، الغدير ج ۲ ص ۸۴ ، شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۴۲ . ۵۹ . فکتب إلیه معاویة لما یئس منه : أما بعد ، فإنک یهودی ابن یهودی ، تشقی نفسک وتقتلها فیما لیس لک ، فإن ظهر أحبّ الفریقین إلیک نذک وعزلک: الغدير ج ۲ ص ۹۹ . ۶۰ . فکتب إلیه قیس بن سعد: أما بعد ، فإنما أنت وثن ابن وثن ، دخلت فی الإسلام کرهاً ، وأقمت فیهِ فرقاً ، وخرجت منه طوعاً ، ولم یجعل الله لک فیهِ نصیباً ، لم یقدم إسلامک ، ولم یحدث نفاقک ، ولم تنزل حرباً لله ولرسوله ، وحزباً من أحزاب المشرکین ، وعدو الله ونبیّه...: مقاتل الطالبیین ص ۴۳ . ۶۱ . فقتل من أصحاب معاویة جماعةً وجرح منهم بشر کثیر ، وكذلك من أصحاب قیس بن بشر...: الفتوح ج ۴ ص ۲۸۹ . ۶۲ . وإنی والله لا أقاتله أبداً حتی لا أجد من قتاله بدأ...: تاریخ الطبری ج ۴ ص ۱۲۵ . ۶۳ . دس معاویة إلى عمرو بن حریث ، والأشعث بن قیس ، وإلى حجر بن الحجر ، وشبث بن ربعی ، دسیساً أفرد کل واحد منهم بعین من عیونه : إنک إن قتلت الحسن بن علی فلك مئتا ألف درهم

، وجند من أجناد الشام ، و بنت من بناتي: علل الشرائع ج ١ ص ٢٢٠، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٣٣، أعيان الشيعة ج ١ ص ٥٦٩. ٦٤. فبلغ الحسن عليه السلام ذلك، فاستلأم ولبس درعاً وكفرها ، وكان يحترز ولا يتقدم للصلاة بهم إلا كذلك ، فرماه أحدهم في الصلاة بسهم...: علل الشرائع ج ١ ص ٢٢١، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٣٣. ٦٥. فكتب إليه معاوية في الهدنة والصلح...: الإرشاد ج ٢ ص ١٣، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٨. ٦٦. وأنفذ إليه بكتب أصحابه الذين ضمنوا له فيها الفتك به وتسليمه إليه...: نفس المصدرين السابقين. ٦٧. كتب جماعة من رُوءاء القبائل إلى معاوية بالسمع والطاعة له في السرّ، واستحثّوه على السير نحوهم ، وضمنوا له تسليم الحسن عليه السلام إليه عند دنوّهم من عسكره، أو الفتك به...: كشف الغمّة ج ٢ ص ١٦٣، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٧. ٦٨. وكتب أكثر أهل الكوفة إلى معاوية : فإنّا معك ، وإن شئت أخذنا الحسن وبعثناه إليك...: الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٥٧٩، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٥. ٦٩. فلما رأى ذلك، كتب إلى الحسن بن عليّ يخبره بما هو فيه...: الفتوح ج ٤ ص ٢٨٩. ٧٠. فاجتمعت العساكر إلى معاوية ، وروى أنّهم بلغوا ستين ألفاً ، فسار بها قاصداً إلى العراق: مقاتل الطالبين ص ٣٩. ٧١. شاع في العسكر أنّ قيس بن سعد قُتل، واهتاج الناس وماج بعضهم في بعض...: تاريخ ابن خلدون ج ٢ ص ١٨٦. ٧٢. فلما أصبح أراد عليه السلام أن يمتحن أصحابه ويستبرئ أحوالهم له في الطاعة، ليميّز بذلك أولياؤهُ من أعدائه ، ويكون على بصيرة من لقاء معاوية وأهل الشام، فأمر أن ينادى في الناس بالصلاة جامعة، فاجتمعوا، فصعد المنبر فخطبهم فقال:... ألا وإنّ معاوية دعانا إلى أمرٍ ليس فيه عزٌّ ولا نصفه ، فإن أردتم الموت رددنا عليه ، وإن أردتم الحياة قبلناه: تاريخ دمشق ج ١٣ ص ٢٦٨، أسد الغابة ج ٢ ص ١٣، الكامل لابن الأثير ج ٣ ص ٤٠٦، تاريخ ابن خلدون ج ٢ ص ١٨٧. ٧٣. فناداه الناس من كلّ جانب: يا ابن رسول الله، البقية البقية: جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٥٣، نزهة الناظر ص ٧٧، تاريخ دمشق ج ١٣ ص ٢٦٨، تاريخ ابن خلدون ج ٢ ص ١٨٧، وفي سير أعلام النبلاء ج ٣ ص ٢٦٩ ذكر «التقيّة التقيّة» بدل «البقية البقية». ٧٤. يا أهل العراق، ما أصنع بجماعتكم معي وهذا كتاب

قیس بن سعد یخبرنی بأنّ أهل الشرف منكم قد صار إلى معاویة، أما واللّه ما هذا بمنکر منكم؛ لأنکم أنتم الذین أکرهتم أبی یوم صنفین علی الحکمین...: الفتوح ج ۴ ص ۲۸۹.

۷۵. فقالوا: کفر واللّه الرجل، ثمّ شدّوا علی فسطاطه وانتهبوه، حتّى أخذوا مصلاّه من تحته...: مقاتل الطالبيين ص ۴۱. ۷۶. وجاءوا إلى سراق الحسین ونهبوا ما حوله، حتّى نزعوا بساطه الذی کان علیه واستلبوه رداءه: تاریخ ابن خلدون ج ۲ ص ۱۸۶؛ ثمّ شدّوا علی فسطاطه وانتهبوه، حتّى أخذوا مصلاّه من تحته...: مقاتل الطالبيين ص ۴۴، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۷. ۷۷. ثمّ شدّ علیه عبد الرحمن بن عبد الله بن جعال الأزدي، فنزع مطرفه عن عاتقه، فبقی جالسا متقلداً بالسيف بغير رداء، ثمّ دعا بفرسه وركبه، وأحدق به طوائف من خاصّته وشيعته ومنعوا منه من أراد...: بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۷. ۷۸. در این خبر، از یارانی که جواب دعوت امام حسن را برای جنگ با معاویه دادند به «عشرون رجلاً» تعبیر شده است: فکأنّما أجموا بلجام الصمت عن إجابة الدعوة، إلاّ عشرون رجلاً...: بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۶۷. ۷۹. ما ینقضی تعجّبنا منک! بایعت معاویة ومعک أربعون ألف مقاتل من الکوفة سوى أهل البصرة والحجاز...: مناقب آل أبی طالب ج ۳ ص ۱۹۷. ۸۰. وسار مغموم لما نزل به من کلامه...: الفتوح ج ۴ ص ۲۸۷. ۸۱. فلما مرّ فی مظلم ساباط، بدر إليه رجل من بنی أسد یقال له الجراح بن سنان، وأخذ بلجام بغلته وبيده مغول وقال: اللّهُ أكبر، أشرکت یا حسن کما أشرکت أبوک من قبل، ثمّ طعنه فی فخذہ فشقّه حتّى بلغ العظم ثمّ اعتنقه الحسن علیه السلام وخرّاً جميعاً إلى الأرض، فوثب إليه رجل من شیعته الحسن یقال له عبد الله بن خطل الطائي، فانترع المغول من یدہ، وخضخض به جوفه، فأكبّ علیه آخر یقال له: ظبيان بن عمارة فقطع أنفه فهلك من ذلك، وأخذ آخر کان معه فقتل، وحمل الحسن علیه السلام علی سریر إلى المدائن...: مقاتل الطالبيين ص ۴۱، الإرشاد ج ۲ ص ۱۲، كشف الغمّة ج ۲ ص ۱۶۳. ۸۲. وقد طعن فی فخذہ طعنة أشرف منها علی الهلاک: الفتوح ج ۴ ص ۲۸۸. ۸۳. وطعنه بعضهم فی فخذہ، وقامت ربيعه وهمدان دونه، واحتملوه علی سریر إلى المدائن...: تاریخ ابن خلدون ج ۲ ص ۱۸۶. ۸۴. حمل الحسن

علیه السلام علی سریرِ إلى المدائن، وبها سعد بن مسعود الثقفى والیا علیها من قبله، وقد كان علیّ علیہ السلام ولآه المدائن، فأقرّه الحسن علیہ السلام علیها، فأقام عنده یعالج نفسه: شرح نهج البلاغه ج ١٦ ص ٤٢، واشتغل بمعالجه جرحه: كشف الغمه ج ٢ ص ١٦٣، الإرشاد ج ٢ ص ١٢؛ ثم إن سعد بن مسعود أتاه علیہ السلام بطیب، وقام علیہ حتّى برأ، وحوّله إلى بیض المدائن...: بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢٧. ٨٥. وقال: علیکم لعنة الله من أهل قریه، فقد علمت أنه لا خیر فیکم، قتلتم أبی بالأمس، والیوم تفعلون بی هذا؟! تاریخ دمشق ج ١٣ ص ٢٦٤. ٨٦. لما طعن الحسن بن علی علیہ السلام بالمدائن، أتته وهو متوجع فقلت: ما ترى یا بن رسول الله، فإنّ الناس متحیرون؟ فقال: أرى والله أن معاویة خیر لى من هوّاء، یزعمون أنّهم لى شیعه، ابتغوا قتلى وانتهبوا ثقلی، وأخذوا مالى، والله لئن أخذ من معاویة عهداً أحقن به دمی وأومن به فى أهلى، خیر من أن یقتلونى فتضیع أهل بیتى وأهلى، والله لو قاتلت معاویة لأخذوا بعنقى حتّى یدفونى إلیه سلماً... قلت: تترك یا بن رسول الله شیعتک كالغنم لیس لها راع؟! قال: وما أصنع یا أبا جهینه؟ إنی والله أعلم بأمر قد أدی به إلیّ ثقائه، أن أمير المومنین علیہ السلام قال لى ذات یوم وقد رآنى فرحاً: یا حسن، أتفرح؟ کیف بک إذا رأیت أباک قتیلاً؟... الاحتجاج ج ٢ ص ١٠، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢٠. ٨٧. قال له المختار وهو یومئذ غلام شاب: هل لك فى الغنى والشرف؟ قال: وما ذاک؟ قال: توثق الحسن وتستأمر به إلی معاویة...: مجمع الزوائد ج ٩ ص ١٤٥، المعجم الکبیر ج ١ ص ١٠٤، تاریخ الطبرى ج ٤ ص ١٢٢، الکامل لابن الأثیر ج ٣ ص ٤٠٤؛ فأشار المختار علی عمه أن یوثقه ویسیر به إلی معاویة علی أن یطعمه خراج جوحى سنه، فأبى علیه، وقال للمختار: قبح الله رأیک، أنا عامل أبیه، وقد ائتمنى وشرفنى وهبنى بلاء أبیه، أنسى رسول الله صلى الله علیه وآله وسلم ولا أحفظه فى ابن بنته وحیبتة؟...: بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢٨. ٨٨. فنزل مدائن، وأقبل معاویة، إذ نادى مناد فى عسکر الحسن: قُتل قیس... ونزل قصر کسرى: سیر أعلام النبلاء ج ٣ ص ٢٦٩؛ وحوّله إلى بیض المدائن، فمن الذى یرجو السلامة بالمقام بین أظهر هوّاء القوم، فضلاً على النصره

والمعونة؟...: بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢٧؛ جمع الحسن رؤوس أهل العراق في هذا القصر
 قصر المدائن: الإصابة ج ٢ ص ٦٥. ٨٩. ويلكم! واللّه إن معاوية لا يفي لأحد منكم بما
 ضمنه في قتلى...: علل الشرائع ج ١ ص ٢٢١، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٣٣. ٩٠. فازدادت
 بصيرة الحسن عليه السلام بخذلان القوم له، وفساد نيات المحكّمه فيه بما أظهره له من
 السب والتكفير واستحلال دمه ونهب أمواله، ولم يبق معه من يأمن غوائله إلا خاصّة من
 شيعة وشيعه أبيه أمير المؤمنين عليه السلام، وهم جماعة لا تقوم لأجناد الشام...: الإرشاد
 ج ٢ ص ١٣، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٨. ٩١. فكتب الحسن - لما طعن - معاوية، وأرسل
 يشرط شرطه: تاريخ دمشق ج ١٣ ص ٢٧٢. ٩٢. جمع الحسن بن عليّ على رؤوس أصحابه
 في قصر المدائن فقال: يا أهل العراق، لو لم تذهل نفسي عنكم إلا لثلاث خصال لذهلت:
 بقتلكم أبي وطعنكم بغلتي وانتهابكم ثقلى - أو قال - : ردائي عن عاتقي، وإنكم
 بايعتموني...: تاريخ بغداد ج ١ ص ١٤٩. ٩٣. لا ينزل بالفسق والظلم وتعطيل الحقوق،
 ولا يخلع ولا يجوز الخروج عليه بذلك: شرح مسلم للنووي ج ١٢ ص ٢٢٩، عمدة القاري
 ج ٢٤ ص ١٧٨، روضة الطالبين للنووي ج ٥ ص ٤١٠. ٩٤. عن محمد بن مسلم، عن أبي
 جعفر عليه السلام، قال: واللّه، الذي صنعه الحسن ابن عليّ عليهما السلام كان خيراً لهذه
 الأمّة ممّا طلعت عليه الشمس...: الكافي ج ٨ ص ٣٣٠، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢٥، تفسير
 العياشي ج ١ ص ٢٥٨، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٥١٨. ٩٥. فكتب الحسن عليه السلام
 إلى معاوية: أما بعد، فإنّ خطبي انتهى إلى اليأس من حقّ أحييه وباطل أميته، وخطبك
 خطب من انتهى إلى مراده، وإنني أعتزل هذا الأمر وأخليه لك، وإن كان تخليتي إياه شراً
 لك في معادك، ولي شروط أشراطها...: علل الشرائع ج ١ ص ٢٢١، بحار الأنوار ج ٤٤
 ص ٣٤. ٩٦. وأنفذ عليه السلام إلى معاوية عبد الله بن الحارث بن نوفل بن الحارث بن
 عبد المطلب، فتوثق منه لتأكيد الحجّة أن يعمل فيهم بكتاب الله وسنّه نبيّه...: مناقب آل
 أبي طالب ج ٣ ص ١٩٥. ٩٧. عبد الله بن الحارث بن نوفل، وأمّه هند بنت أبي سفيان
 صخر بن حرب بن أمية: تاريخ بغداد ج ١ ص ٢٢٥. ٩٨. كانت لعلّي يدان - يعني قيس بن

سعد والأشتر - ...: أنساب الأشراف ص ۳۹۹ . ۹۹ . فدعا معاوية بصحيفة بيضاء ، فوضع عليها طينه وختمها بخاتمه ، ثم قال : خذ هذه الصحيفة فانطلق بها إلى الحسن ، وقل له فليكتب فيها ما شاء وأحب ، ويشهد أصحابه على ذلك ، وهذا خاتمي بإقرارى...: الفتوح ج ۴ ص ۲۹۰ . ۱۰۰ . أقبل إلى الحسن ومعه نفر من أصحابه من أشراف قريش ، منهم عبد الله بن عامر بن كرز وعبد الرحمن بن سمره ومن أشبههما من أهل الشام...: المصدر السابق . ۱۰۱ . وتسلم معاوية الأمر لخمس بقين من ربيع الأول من هذه السنة...: الكامل لابن الأثير ج ۳ ص ۴۰۶ . ۱۰۲ . فدخلوا فسلموا على الحسن ، ثم قالوا : أبا محمد ! إن معاوية قد أجابك إلى جميع ما أحببت ، فاكتب الذى تحب...: المصدر السابق . ۱۰۳ . اشترطت على معاوية لنفسى الخلافة بعده... كاتب الحسن بن على معاوية : اشترط لنفسه...: فتح البارى ج ۱۳ ص ۵۵؛ منها : إن له ولاية الأمر بعده، فإن حدث به حدث فالحسين: عمدة الطالب ص ۶۷؛ فكره الحسن القتال، وبايع معاوية على أن يجعل العهد للحسن من بعده: فتح البارى ج ۱۳ ص ۵۶، الاستيعاب ج ۱ ص ۳۸۶، تاريخ دمشق ج ۱۳ ص ۲۶۱، تهذيب الكمال ج ۶ ص ۲۴۳، سير أعلام النبلاء ج ۳ ص ۱۴۵، الإصابة ج ۲ ص ۶۴، تهذيب التهذيب ج ۲ ص ۲۵۹، تاريخ الإسلام للذهبي ج ۴ ص ۵، البداية والنهاية ج ۸ ص ۴۵؛ بايع الحسن بن على معاوية على أن لا يسميه أمير المؤمنين : علل الشرائع ج ۱ ص ۲۱۲، مستدرک الوسائل ج ۱۳ ص ۱۸۰، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۲ . صورة معاهدة الصلح التى وقّعها الفريقان، وقد أخذناها من مصادرها حرفياً: * المادّة الأولى: تسليم الأمر إلى معاوية ، على أن يعمل بكتاب الله وسنة رسوله. * المادّة الثانية: أن يكون الأمر للحسن من بعده، وليس لمعاوية أن يعهد به إلى أحد. * المادّة الثالثة: أن يترك سب أمير المؤمنين والقنوت عليه بالصلاة، وأن لا يذكر علياً إلا بخير. * المادّة الرابعة: يسلم ما فى بيت مال الكوفة خمسة آلاف، ألف للحسن وله خراج "درأبجرد". * المادّة الخامسة: أن لا يأخذ أحداً من أهل العراق ياحنه ، وأن يؤن الأسود والأحمر، ويحتمل ما يكون من هفواتهم، وعلى أن الناس آمنون حيث كانوا من أرض الله، فى شامهم وعراقهم

وتهامهم وحجازهم: راجع هامش البداية والنهاية ج ٨ ص ١٨، هامش الإمامة والسياسة لابن قتيبة ج ١ ص ١٨٤، وللتحقيق أكثر انظر: بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٦٥، مطالب السؤل لابن طلحة الشافعي ص ٣٧٥، كشف الغمة ج ٢ ص ١٩٣، الفصول المهمة لابن الصبّاح ج ٢ ص ٧٢٨. ١٠٤. فلما جاء صلح الحسن بن عليّ، كأنما كسرت ظهورنا من الغيظ...: تاريخ دمشق ج ١٣ ص ٢٧٩؛ لما بايع الحسن عليه السلام معاوية أقبلت الشيعة تتلاقى بإظهار الأسف والحسرة على ترك القتال...: بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢٩. ١٠٥. حتى دخل قصر المدائن فأقام به نحواً من أربعين ليلة...: تاريخ بغداد ج ١ ص ١٤٩. ١٠٦. خطب الناس قبل دخول معاوية الكوفة، فقال: أيها الناس، إنّما نحن أمرائكم وضيغانكم، ونحن أهل بيت نبيكم الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً. وكرّر ذلك حتى ما بقي إلا من بكى، حتى سمع نسيجه...: أسد الغابة ج ٢ ص ١٤، الكامل ج ٣ ص ٤٠٦. ١٠٧. فلما قدم معاوية النخيلة، فبايعه الحسن: الغارات ج ٢ ص ٦٤٤. ١٠٨. صلّى بنا معاوية بالنخيلة الجمعة...: مقاتل الطالبين ص ٤٥، شرح الأخبار ج ٢ ص ٥٣٣. ١٠٩. قام الحسن بن عليّ بن أبي طالب عليهما السلام على المنبر حين اجتمع مع معاوية، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: أيها الناس، إنّ معاوية زعم أنّي رأيت للخلافة أهلاً ولم أر نفسي لها أهلاً، وكذب معاوية، أنا أولى الناس بالناس في كتاب الله، وعلى لسان نبيّ الله، فأقسم بالله لو أنّ الناس بايعوني وأطاعوني ونصروني، لأعطيهم السماء قطرها... ولو وجدت أنا أعواناً ما بايعتك يا معاوية...: كتاب سليم بن قيس ص ٤٥٨، الأمالى للطوسي ص ٥٥٩، الاحتجاج ج ٢ ص ٨، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢٢. ١١٠. بينما عليّ بن أبي طالب عليه السلام على منبر الكوفة، إذ دخل رجل فقال: يا أمير المؤمنين، مات خالد بن عرفطة، فقال: لا والله ما مات، ولا يموت حتى يدخل من باب المسجد - وأشار إلى باب الفيل - ومعه راية ضلالة يحملها حبيب بن حمّار، قال: فوثب إليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين أنا حبيب بن حمّار، وأنا لك شيعة، فقال: فإنه كما أقول. قال: فوالله لقد قدم خالد بن عرفطة على مقدمه معاوية يحمل رايته حبيب بن حمّار...: بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥٣. ١١١. ودخل معاوية الكوفة بعد

فراغه من خطبته بالنخيلة ، بين يديه خالد بن عرفطة ، ومعه حبيب بن حمار يحمل رايته ، فلما صار بالكوفة دخل المسجد من باب الفيل ، واجتمع الناس إليه: المصدر السابق. ١١٢ . أيها الناس... وإنكم لو طلبتم ما بين جابلق وجابرص رجلاً جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما وجدتموه غيرى وغير أخى الحسين، وقد علمتم أن الله تعالى هداكم بجدى محمد، أنقذكم به من الضلالة...: الفتوح ج ٤ ص ٢٩٣، كشف الغمّة ج ٢ ص ١٩٣. ١١٣. وقام عمرو بن العاص فقال: يا أهل العراق، أنا كما نحن وأنتم جميعاً على كلمة هي السوى، ففرّق بيننا وبينكم الأهواء، ثمّ تحاكمنا إلى الله، فحكم أنكم أنتم الظالمون لنا، فتداركوا ما سلف منكم بالسمع والطاعة: الفتوح ج ٤ ص ٢٩٣. ١١٤. فلما تمّ الصلح بين الحسن ومعاوية، أرسل إلى قيس بن سعد يدعو إلى البيعة... فلما أرادوا إدخاله إليه ، قال : حلفت أن لا ألقاه إلاّ وبينى وبينه الرمح أو السيف...: شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ٤٨ ، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥٤. ١١٥. فأمر معاوية برمح وبسيف فوضعا بينه وبينه ليرّ يمينه... فقال له معاوية : أتبايع يا قيس ، قال : نعم ، ووضع يده على فخذه ولم يمدّها إلى معاوية ، فحنى معاوية على سريره وأكبّ على قيس حتى مسح يده على يده ، وما رفع قيس إليه يده: نفس المصدرين السابقين. ١١٦. إني والله ما قاتلتكم لتصلّوا ولا لتصوموا ولا لتحجّوا ولا لتزكّوا، إنكم لتفعلون ذلك ، ولكنى قاتلتكم لأتأمّر عليكم، وقد أعطانى الله ذلك وأنتم له كارهون ، ألا وإنى كنت منيت الحسن وأعطيته أشياء ، وجميعها تحت قدمى لا أفى بشيء منها له: تاريخ دمشق ج ٥٢ ص ٣٨٠، وراجع: الإرشاد ج ٢ ص ١٤، مناقب آل أبى طالب ج ٣ ص ١٩٦، كشف الغمّة ج ٢ ص ١٦٤. ١١٧. غضب الناس من كلام معاوية، وضجّوا وتكلّموا، ثمّ شتموا معاوية وهتكوا به فى وقتهم ذلك، وكادت الفتنة تقع، فخشى معاوية على نفسه فندم...: الفتوح ج ٤ ص ٢٩٤. ١١٨. وقام المسيّب بن نجبة الفزارى إلى الحسن بن علىّ فقال: لا والله جعلنى الله فداك، لا ينقضى تعجّبى منك ! كيف بايعت معاوية؟... فقال له الحسن: صدقت يا مسيّب، قد كان ذلك، فماترى الآن؟ فقال: أرى أن ترجع إلى ما كنت عليه وتنقض هذه البيعة...: المصدر السابق. ١١٩. حجر

بن عدی الكندی، وكان من الأبدال: رجال الطوسی ص ٦٠؛ حجر بن عدی من عظماء أصحابه: رجال ابن داود ص ٧٠، وراجع إلى نقد الرجال ج ١ ص ٤٠٤، جامع الرواة ج ١ ص ١٨٠، معجم رجال الحديث ج ٥ ص ٢١٧. ١٢٠. فقال حجر بن عدی الكندی: أما والله لقد وددت أنك متّ في ذلك ومتنا معك، ثمّ لم نرَ هذا اليوم، فإنّا رجعنا راغمين بما كرهنا، ورجعوا مسرورين بما أحبّوا...: المصدر السابق. ١٢١. فتغيّر وجه الحسن، ثمّ قام عن مجلس معاوية وصار إلى منزله...: الفتوح ج ٤ ص ٢٩٥. ١٢٢. ثمّ أرسل إلى حجر بن عدی فدعاه ثمّ قال له: يا حجر، إنّي قد سمعت كلامك في مجلس معاوية، وليس كلّ إنسان يحبّ ما تحبّ، ولا رأيہ كرايک، وإنّي لم أفعل ذلك إلاّ إبقاءً عليكم...: المصدر السابق؛ در خبر دیگری امام حسن ٧٧ هزار، عدد کشته شدگان در جنگ با معاوية را هفتاد هزار نفر پیش بینی می کند: ولکنی خشیت أن یأتی يوم القيامة سبعون ألف أو ثمانون ألف أو أكثر أو أقلّ کلّهم تتضح أوداجهم دماً...: تاریخ دمشق ج ١٣ ص ٢٨١. ١٢٣. الإمام الكاظم عليه السلام في حديثٍ طويلٍ أخذنا منه موضع الحاجة...: ثمّ ینادی: أين حواری الحسن بن علیّ، فيقوم سفيان بن أبي لیلی وحذيفة بن أسيد الغفاری...: اختيار معرفة الرجال ج ١ ص ٤٣، وراجع لشرح حاله إلى رجال الطوسی ص ٩٤، خلاصة الأقوال ص ١٦٠، رجال ابن داود ص ١٠٤، نقد الرجال ج ٢ ص ٣٣١ و ٣٣٧، جامع الرواة ج ١ ص ٣٦٥، معجم رجال الحديث ج ٩ ص ١٥٦. ١٢٤. فبینا الحسن یكلّم حجر بن عدی، إذا برجلٍ من أصحابه قد دخل عليه یقال له سفيان بن الليل البهيمى [سفيان بن أبي لیلی]، فقال له: السلام عليك يا مذلّ المؤمنین، لقد جئت بأمرٍ عظیم، هلاً قاتلت حتى تموت ونموت معك؟!...: المصدر السابق؛ عرض للحسن بن علی رجل فقال: يا مسودّ وجوه المسلمین، فقال: لا تعذّلی، فإنّ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم أریهم یثبون علی منبره رجلاً رجلاً، فأنزل الله تعالی: «إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ»، [وهو] نهر فی الجنة، «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ...»: تاریخ دمشق ج ١٣ ص ٢٧٩؛ أتى مالک بن ضمرة الحسن بن علیّ فقال: السلام عليك يا مسخّم وجوه المؤمنین، قال: يا مالک! لا تقل ذلك، إنّي لمّا رأيت

الناس تركوا ذلك إلا أهله خشيت أن تُجتثوا عن وجه الأرض، فأردت أن يكون للدين في الأرض ناعى، فقال: بأبي وأمي: تاريخ دمشق ج ١٣ ص ٢٨٠، وراجع: أسد الغابة ج ٢ ص ١٤؛ واستفاد العلامة في خلاصة الأقوال أنه قال هذا الكلام عن محبة: خلاصة الأقوال ص ١٦٠. ١٢٥. إن الحسن بن علي رآني للخلافة أهلاً ولم ير لنفسه لها أهلاً، وكان الحسن أسفل منه بمرقاة... الأمالى للطوسي ص ٥٥٩، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٦٢، جامع أحاديث الشيعة ج ٢ ص ٤٥٨. ١٢٦. قام الحسن عليه السلام فحمد الله تعالى بما هو أهله... ولما نزلت آية التطهير جمعنا رسول الله في كساء أم سلمة رضي الله عنها، خيرى، ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي وعترتي، فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، فلم يكن أحد في الكساء غيري وأخي وأبي وأمي... إن معاوية زعم لكم أنني رأيت أهلاً للخلافة ولم أر نفسي لها أهلاً، فكذب معاوية، نحن أولى الناس... نفس المصادر السابقة. ١٢٧. م سار حتى دخل الكوفة، فأقام بها أياماً، فلما استتمت البيعة له من أهلها، صعد المنبر، فخطب الناس وذكر أمير المؤمنين عليه السلام ونال منه، ونال من الحسن عليه السلام ما نال... الإرشاد ج ٢ ص ١٥، كشف الغمة ج ٢ ص ١٩٦، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٩. ١٢٨. فقام الحسين عليه السلام ليرد عليه، فأخذ بيده الحسن عليه السلام فأجلسه... نفس المصادر السابقة. ١٢٩. قام فقال: أيها الذاكر علياً، أنا الحسن وأبي علي، وأنت معاوية وأبوك صخر، وأمي فاطمة وأمك هند، وجدّي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وجدك حرب، وجدتي خديجة وجدتك قتيلة، فلعن الله أحملاً ذكراً وأماً حسباً، وشرناً قدماً، وأقدمنا كفراً ونفاقاً، فقالت طوائف من أهل المسجد: آمين آمين... نفس المصادر السابقة. ١٣٠. من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فأنا الحسن ابن رسول الله، أنا ابن البشير النذير، أنا ابن المصطفى بالرسالة، أنا ابن من صلت عليه الملائكة، أنا ابن من شرفت به الأمة... تحف العقول ص ٢٢٢، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢٣٢، وراجع الخرائج والجرائح ج ١ ص ٢٣٦. ١٣١. واستخلف على الكوفة المغيرة بن نوفل بن الحارث... مقاتل الطالبين ص ٤٠، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥١. ١٣٢. وخرج أهل الكوفة لوداعه باكين... تاريخ ابن خلدون ج ٢

ص ۱۸۷، ولحق الحسن بالمدينه وأهل بيته وحشمتهم، وجعل الناس يبكون عند مسيرهم
من الكوفه: الكامل لابن الأثير ج ۳ ص ۴۰۷.

۱ ---

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم
جاهدوا بأموالكم وأنفسكم في سبيل الله ذلكم خير لكم إن كنتم تعلمون (سوره توبه آیه
۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید
حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ...
علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی
آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل)
می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی
از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص
حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و
راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه
می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت

الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

(خط) (۲۳۵۰۵۲۴)
 (ز) طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
 (ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
 (ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

(ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶
 وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
 فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱)
 بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)
 نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.
 شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۶۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب

شبا: 53-0609-0621-0000-0000-0180-IR90 به نام مرکز تحقیقات رایانه ای
 قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی
 الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود
 که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او
 سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک
 کننده برادرش! من در گرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به
 عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را
 که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود:
 «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از
 دستش می رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما
 را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه
 می دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را
 می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال
 می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که
 او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
 از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق،
 فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

